

5454
5163

إِنَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا فَيْءَ بَيْنَهُمَا وَلَا يَخْزَوْنَ

الحج بشدة لفظات ملك المشايخ سلطان المساكين منهاج المتقين قطب الاوليا

شمس الفقرا غم المتدين خواجه معين الملة والدين حسن بنجر في راند مرقد موسوم به

73
دليل العارفين

5458
9/10

جمع کرده حضرت مقتدا العارفين حین الحجة قطب الاقطاب خواجه

قطب الدين نجاتي ركاكي اوشى تدرس الله تعالى سره العنبرية

مطبع فطاح حسن قلم سستيد
در حاكم محمود و الكهنه مطبوع

223	224	225	226	227	228	229
248	249	250	251	252	253	254
273	274	275	276	277	278	279
298	299	300	301	302	303	304
323	324	325	326	327	328	329
348	349	350	351	352	353	354
373	374	375	376	377	378	379
398	399	400	401	402	403	404
423	424	425	426	427	428	429
448	449	450	451	452	453	454

و شیخ تاج الدین محمد صفائی کجیا حاضر بودند سخن در نماز افتاده بود و بر لفظ مبارک که
را اند که مردم در نماز نگاه غرت نزد یک نشو و نگردد نماز زیر که معراج مومنین همین
نماز است چنانچه در حدیث مسطور است الصلوة معراج المومنین همین نماز است
پس با و انوار جمله مقام و پیوستن بحق اول همین نماز است آنگاه فرمود که نماز
رازی است که بنده مایه و رود کار خویش میگوید و در راز گفتن کسی قریب یابد که
لایق آن راز است و راز گفتن نشود مگر به نماز و این در حدیث مسطور است
بنابجای رب یعنی نماز کننده راز میگوید یا پروردگار خویش بعد از آن رودی سوی
و عا گوید و فرمود و رانچه من بخدست شیخ الاسلام سلطان المشایخ خواجه عثمان
نارونی نور الله مرقد و پیوستم و بار ادا ت بیعت قبول افتاد مدت هشت سال
در خدمت کردن ایشان بیکزمانی نفس را اسودگی ندادم چنانچه نه روز دانستم
و نه شب هر جا که خدمت خواجه مسافر می شدند و عا گوید برابر بودی و جامه خواب
و توشه خواجه بر سر کرده رفتم چون پیر خدمت این درویش بدید نعمت بمن و آن
کرد که آن نعمت را حدی و نهایتی نبود آنگاه فرمود هر که یافت بخدست یافت
پس مرید را یابد که ذره از فرمان پیر شجاعت نکند و هر چه او را از نماز و تسبیح و اورد
و خزان ترغیب کند و خوش و گوش او بران متعلق باشد و آن فرمان را بقا و رسا
تا بمقامی برسد که پیر مشاطه مرید است زیرا چه هر چه پیر مرید را ترغیب خواهد کرد
از برای کمالات حال مرید را بعد از آن فرمود که برادرم شیخ شهاب الدین
سهروردی را نیز معامله بود و تا ده سال برابر پیر خود توشه بر سر کرده و هیچ چیز
و باز آمدی آنگاه نعمت یافت که آن را حد و نهایت نبود که در فهم دیگران بنگرد
از نعمت که در شیخ شهاب الدین بود و بعد از آن فرمود که در تنبیه نام خواجه ابواللیث
سهرقندی که در فقیه اما مانست مینویسد و ران که هر روز از آسمان و در فرشته

بسم الله الرحمن الرحيم

این صحیفه علوم ربانی و این نفیحه فقر سبانی از کلمات جان پرور ملک المشائخ
سلطان المساکین منهلج المتقین قطب الاولیا سمس الفقرا ختم المستدین
سعین الله والدین حسن سخری نور الله مرقدہ شنیده می آید جمع کرده شده
درین مجموعه که نام اوست دلیل العارفين منشته آمد و قسم بدین تفصیل قسم اول
در فقر و صواب قسم دوم در مکتوبات و تسبیح قسم سوم در ادراود و خزان قسم چهارم
در ملک و فوائد آن بتوفیق الله تعالی الحمد لله علی ذلک بتاریخ پنج ماه رجب ام قدرد
سده اربع عشر و خمسایه قسم اول روز پنجشنبه مجلس اول در ولایتی ضعیف
یکی از سالکان اورا بندگان ملک المشائخ سلطان المساکین الملقب قطب الدین
بختیاراوشی چون دولت پایموس آن فلک شاه دست گاه در بغداد و مسجد امام
ابواللیث سمرقندی حاضر شد همان زمان بشرف نعمت مشرف شدم و کلاه چهار
ترکی از ناصر صفیاء بر سر این ضعیف زینت یافت الحمد لله علی ذلک و آن روز
شیخ شهاب الدین محمد سمرودی و شیخ داؤد کرمانی و شیخ برهان الدین محمد چشتی

پیشین که پیش از سن بودند پس فرمود از آن زیاده کردن ستم باشد بعد از آن
 همدین محل فرمود و خواب غفل عیاشی زده در وقت وضو و دست شستن
 و بنابر فراموش کرد و چون نماز بگذارد و همدرا آن شب حضرت رسالت را صلی الله
 علیه و آله و سلم در خواب دید گفت که محب آمده که در وضو توبه قصاصی باشد و خواب
 از بخت آن خواب بیدار گشت باز از سر تجدید وضو کرد و برای کفارت آن
 و بر نفس خویش پانصد رکعت نماز وظیفه کرد تا یکسال آنگاه فرمود که طایفه عارفان
 اهل فضلند و ایشان مستغرق صحبت دوست اندیش در شرح خویش ایشان
 مینویسند چون بنده در شب با طهارت خجسته فرمان شود هر فرشته را که برابر
 او باشند تا آنگاه که او بیدار شود فرشته گوید آنگاه این بنده را بیا من تا که با طهارت
 نیک خفته است آنگاه همدین محل فرمود که در شرح عارفان آمده است که
 چون مردم با طهارت بخجسته جان او را بالا برند زیر عرش فرمان شود که خلعت
 نو در برابر او کنند چون او سجده کند فرمان شود باز برگزیند که بنده نیک است که
 با طهارت خفته بود و آنگاه او بی طهارت خفته باشد جان او از آسمان اول
 باز گردانند و بگویند که این لایق آن نه که بالا برنهد و مر خدا میرا سجده کنند و است
 آنگاه بر لفظ مبارک را ندک فقیه مینویسد که از رسول علیه الصلوة والسلام
 آمده است که ای همین للوجه والیسار للمقعده یعنی دست راست مردم از برای
 طعام خوردن و روی شستن و دست چپ برای استنجا کردن آنگاه سخن
 در آن افتاده بود که چون فرود در مسجد در آیند سنت نیست که پای راست
 درون مسجد نهند کیکی از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و چون
 بیرون رود پای چپ بیرون نهند آنگاه فرمود وقتی خوابه سفیان ثوری را
 در مسجد در آمد پای چپ بسجده درون مسجد نهاد و از آنکه که ثور در خانه خداوند

فرمودی آیند یکی بر بام گفته باشد و با و از بلند بدار کند که آدمیان و پریان بشنوند
 و بدانند هر که فریضه خدای عزوجل نگذارد از زندها ر خدای عزوجل بیرون آید
 فرشته دوم بر بام حظیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بایستد و ندا
 کند ای آدمیان بدانید و بشنوید هر که سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 نگذارد و نتجاوز کند از شفاعت نبی بهره ماند آنگاه فرمود که در سجده لگری برابر او بیا
 بغداد حاضر بودم حکایت در خلال انگشتان می رفت بوقت وضو کردن فرمود
 که یکی از سنت است زیرا چه در حدیث آمده است از رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم که ترغیب کردم صحابه را در ارض در خلال کردن انگشتان هر که انگشتان را
 بوقت آیدست خلال کند حق تعالی انگشتان او را از شفاعت محروم نکند
 آنگاه فرمود که وقتی با خواجه اجل شیرازی ره یکجا بودم وقت نماز شام بود
 خدمت خواجه ره تجدد وضو میکرد و خلال انگشتان از ایشان سهوا فراموش
 شد باقی غیب آواز داد و در سر روی فرو خواندند که اجل دعوی دوستی محمدا
 یسکینی و از است او باشی سنت او را ترک و هر چه بعد از آن خواجه اجل سوگند
 خور که از آن روز باز که ندا شنیدم تا وقت موت سنتی از سنتهای
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ترک نشد آنگاه فرمود که وقتی خواجه اجل
 شیرازی را از حد خاطر متردد دیدم پرسیدم که حال با چرا چسبست فرمود که از آن
 باز که از من خلال انگشتان فوت شده است در حیرتم که فردا این روی خود
 را بر آن خواجه کائنات چگونه خواهم نمود آنگاه فرمود که در صلوٰه مسعودی
 بطریق ترغیب بروایت ابو هریره رضی در فقه سنت نبشته است که هر اندامی
 راسته بارشستن سنت است چنانچه در حدیث مسطور است از رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم که تنه بارشستن هر اندامی سنت من است و سنت پیغمبران

یا گنهار زیگویند هر که می شنود و جواب میفزون مشغول میشود و گوینده و شنونده
آمرزیده می گردند و در جمیع سبب آنکه اسباب غازیان چون ایشان تکلیف میکنند
و برای خدا و جنگ می در آیند فرمان میشود که ایشانرا با اهل ایشان باز بفرستند
سوم کسب حلال در و ایشان پس چون ایشان از ان کسب حلال خود بگریزی
نصیب کنند خدا تعالی بکسب آن کسب حلال ایشان آن کسان را بفرستد
چهارم سبب آنکه کسی که نماز بامداد بگذارد و بنشیند تا آفتاب بر آید پس نماز
اشراق بخندد گفت یا رسول الله آن روز که من در میان ملکوت بودم و در
صحف نزد یک بنشینیده ام هر که نماز بامداد بگذارد و بر جای نماز قرار گیرد
و بخیزد و مشغول شود تا آفتاب بر آید و اشراق بگذارد گفت یا رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی او را با هفتاد هزار آدمی از ان او که باشد
با او بیاورد و از آتش دوزخ خلاص دهد بعد از ان فرمود که در فضیله لاکبر
بنشینیده ام بروایت امام المتقی ابو حنیفه کوفی رضی که وقتی نباشی بود چهل
سال بگذشت و دی عمر خود بمصرف رسانید آخر چون او نقل کرد او را در خواب
دیدم که در پیش من خرامد خلق متحیر ماندند سوال کردند تو کفن دزد بودی
چه حمل نیک کردی که این سعادت یافتی جواب داد که در من یک چیز نبود آن زمان
که نماز بامداد میگذاختم بر جای نماز قرار میگرفتم تا آفتاب بر آمدی اشراق
میگذاختم و نگاه میکردم کار نباشی مشغول میشدم حق تعالی چون اندک پذیرد
بسیار بخشاست از بخت این بیاورد و کردارهای مرا محو کرد و بدین وجه
رسانید انگاه ملائمت این معنی حکایت فرمود که چون عارف را حال پیدا شود
و بدان چیز فروماند اگر آن زمان چند هزار ملک که به نوعی عجیب دیگر باشد
بر عرض گفت بدان وقت او در ان نه بیند مگر همه در ان چیز که فرو مانده است

چنین بی ادب دارد و آئینده درمی آئی پس از آن روز باز خواهد را سفیان
توری گویند آنگاه سخن در عارفان افتاد و احوال ایشان بر لفظ مبارک اند
که عارف کسی را گویند که از همه عالم غیب هر روز صد هزار تجلی بر وی نازل گردد
و در یک زمان چند هزار تجلی و حال در وی دمبدم پدید آید و آنگاه فرمود که عارف
کسی را گویند که جللی عالم بداند و از عقل صد هزار و در معنی بیرون و در بیان آید
و جمله و قایل محبت را جواب گوید و همه وقت در سحر معنی آشنای کند تا وقتی که
در اسرار و انوار آتی بود آن را بیرون آورد و پیش جوهریان بنظر عرض کنند
چون ایشان آنرا بینند بپسندند تحقیق بدانند که او عارف است بعد از آن
همدیرین محل فرمود که عارف همه وقت در ولوله عشق و تحمیر و آفرینش
قدرت خدای باشد اگر استاده است در وهم و دوست ست و اگر نشسته
است در ذکر و دوست ست و اگر خفته است در خیال و دوست تحمیر ست و اگر
بیدار ست در گریه و حجاب عظمت دوست ست طواف میکند بعد از آن فرمود
که اهل عشق نماز بباد و بگذارد و بر جای نماز قرار گیرند تا آفتاب بر آید مقصود
ایشان را این باشد که بنظر دوست قبول افتد و انوار تجلی دمبدم بر ایشان
گردد و آنگاه فرمود چون آنکس بعد از نماز فرض بامداد بگذارد و بر جای نماز قرار
گیرد فرشته را فرمان شود تا بیاید و برابر او بایستد تا آن زمان او را آفرینش
خواهند که او از انجا برخیزد و آنگاه همدیرین محل فرمود که خواجه چینه بغدادی را
در عمده خویش مینویسند و آن اشارت ست از اسرار آتی که روئے
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابلیس را غمگین دریافت پرسید غم و اندوه
ترا سبب چیست که چنین بر خوف بگذاخته جواب داد که از کرده چهار چیز از
است تو یکی سوختن که ایشان با نمازی گویند زیرا چه آنرا نمک ایشان

جبریل ع.م. میاید و گفت یا آدم بر تنه نوشتن را بشوئی اینی غسل کن
چون متر آدم غسل کرد خوشی و فرقی حاصل شد گفت یا اخی جبریل ع.م
این را مژدی و مگافاتی هست گفت ای آدم ع.م بعد و هر سوی که در
اندام نشست ثواب یک ساله عبادت متر حاصل آید و بعد و هر قطره که آب
بر اندام تو رسیده است از هر قطره خدای تعالی فرشته بیافریند تا روز قیامت
عبادت میکند و ثواب آن متر باشد بعد از آن متر آدم صلوات الله علیه
و سلام گفت یا اخی جبریل این ثواب مراست یا فرزندان مرا همه جبریل
گفت یا آدم هر که از فرزندان تو که موس است چون او غسل از حلال کند
بعد و هر سوی که بر اندام او بود یک ساله عبادت در دید ان او بنویسد و
هر قطره آب که از اندام او بر زمین افتد حق تعالی فرشته بیافریند تا روز قیامت
تسبیح و تهلیل میکند و ثواب آن مرد موس را باشد چون خواهی این تمام کرد
بگریست و فرمود که این فواید در باب کسانی است که از حلال غسل کنند تا
طایفه که از حرام غسل کند و هر سوی که بر اندام باشد حضرت غرت یک ساله گناه
و نامه اعمال ثبت کند و هر قطره آب که بر زمین افتد یک دیو آفریده شود
تا روز قیامت هر بدی که در وجود آن دیو آید بزره را نکس را باشد که او از
زنا غسل کند آنگاه فرمود که اول روندگان راه شریعت نیست چون مردم
در شریعت ثابت آمد و هر چه فرمان شریعت است بجای آرند از آن فرمان
نوره تجاوز و تفاوت نکنند بشیعه شود پیاده و می رسد که آنرا طریقت خوانند
بعد از آن چون درین مرتبه ثابت شد چنانچه شریعت را طریقت است و آنچه درو
فرمان است بر سنت روندگان راه سلوک که وقتی از آن تجاوز نکنند بشیعه
در مرتبه معرفت رسد چون در مرتبه معرفت رسید آنجا هم شناخت و جا نیکه

یک چیز نشان عارفان همین است که عارف همه وقت ورتسم می باشد و آن زمان
که عارف تبسم میکند در عالم ملکوت حیات مقربان در نظرگاه می افتد پس هر چه
از ایشان ظاهر میگردد و او تبسم میکند بعد از آن فرمود که در عارفان حالتی
است آنرا ناله آن حال در ایشان پیدا میشود و در یک قدم که می زنند از عرش
تا حجاب عظمت میگردد و از اینجا تا حجاب کبریا میرسد بعد از آن بقدم دویم بمقام
باز میرسند آنگاه خواه چشم بر آب کرد بگریست که گمترین درجه عارف همین است
اما آنکه کاملان را درجه است آن درجه ایشان را خدای عز و جل دانند کجاست
و بکجا میرسند و کی بازمی آیند زیرا چه حقیقت آن معلوم نشد که ایشان در اینجا
کجا میروند و کی می آیند الحمد لله علی ذلک مجلس دویم در روز پنجشنبه دولت
پایه یوس میسر گشت سخن در جنابیت افتاده بود مولانا بهاء الدین بخاری
و مولانا شهاب الدین محمد بغدادی بنجدست حاضر بودند بر لفظ مبارک راند
که جنابت زیر هر موی ست بر تن آدم پس مرد را باید که زیر هر موی که جنابت
است آب برساند و ترکند مویها را خولش را که اگر کمیوی خشک بماند آب نرسد
روز قیامت تن با وی خصمی کند آنگاه فرمود که در قنای طمیر نیست دیده ام
و مان مردم پاک است و آنکه جنب شود و هر چه آب بخورد آنجا پلید نگردد و اگر او
بی طهارت یا جنب بود و یا حیض بود یا سوسن بود و یا کافر بود و مان پاکست
بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودند اصحابی
بر پای خاست سوال کرد و یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اگر کسی جنب بود و هو را بتان
باشد و او عرق کند جامه و آن آلوده شود پلید گردد یا نه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که
نشود و آنچه بن مردم پاکست اگر جامه رسد پلید نگردد و بعد از آن همدین محل فرمود که شنیده ام از
زبان خواججه عثمان مازنی که چون آدم علیه السلام از بهشت بنیای آمد و را با تو صحبت افتاد و مقرر

آمده پرسید که امروز چند سال است که بدین طریق نماز میگذاری گفت
 یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امروز قریب چهل سال است که
 میگذاری رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چشم پر آب کرد و فرمود که
 هیچ نماز نکرده درین چهل سال اگر بگردی بر سنت من نموده باشی انگاه
 فرمود که شنیده ام از زبان خواجہ عثمان مارونی ره که فردا قیامت از
 انبیاء و اولیاء تا اینجا که سلمان اند هر که از عهده نماز بیرون آید و هرست
 و هر که از جواب نماز بیرون بیاید بر دست زبانیه و وزخ گرفتار گشت
 انگاه همدرین محل فرمود که وقتی در شهری بودم نام آن شهر یاد نمانده است
 اما نزدیک شام است بیرون آن شهر غاری بود و بزرگی در آن غار سکونت
 داشت شیخ او حدیث محمد الو احد غزیری گفتندی استخوانی در وجود مبارک
 ایشان ماند بر سجاده نشسته بود و و شیر پیش در او استاده و عاگوا از
 ترس شیران نتوانست که نزدیک رود نظر آن بزرگوار بر من افتاد
 آواز داد که بیا و ترس چون نزدیک شدم روی بر زمین آوردم و نشستم
 اول سخن که آن بزرگ بر من گفت این بود که اگر تو قصد یکی کنی او نیز قصد
 تو نکند یعنی چنین کس است که از وی می ترسی بعد از آن فرمود که چون خوف حق
 در دل یکی باشد هر که بود از وی در خوف بود شیر خود کدام کس است که از
 مردم در خوف نبود الغرض ازین بابت سخن بسیار گفت بعد از آن فرمود
 که ای درویش از کجای می گفتم از بغداد فرمود نیکو آمدی اما باید که در شانرا
 هست کنی تا مرد بزرگ گردی اما بشنوا امروز درین غار چند سال است که
 هست کرده ام و از جمله خلائق عزت گرفته ام از ترس یک چیز که سی سال
 است که از گریه نیا سوده ام ازین ترس شب و روز می گریم گفتم آن چیز کدام

آشنائی آمد حقیقت بدان که روشنائی پیدا شد چون درین مرتبه ثابت شد
در مرتبه چهارم رسید که آن مرتبه حقیقت است بعد از آن چون مردم درین
مرتبه رسید پس هر چه می طلبد میابد آنگاه فرمود که وقتی بزرگی بود از دوسه
شنیدم که او فرمود عارف کسی است که از هر دو کون بیرون رود و گریه و پس مقام
فروانیت تواند که برسد زیرا چه درین راه کسی بیشتر گریه از همه بیگانه گشت
آنگاه همدرین محل فرمود که نماز امانتی است از پروردگار عالم برندگان پس
بنندگان را واجب است که آن امانت را چنان نگاهد از دست و حق آنچنان بجا
آورد که هیچ خیانتی در روی ظاهر نشود بعد از آن فرمود چون این کس در نماز
میشود باید که رکوع و سجود تمام بجا آورد چنانچه شرط است و ارکان نماز نیکو
نگاهد از آنگاه فرمود که در صلوٰه سعودی نبشته دیده ام که چون مردم نماز نیکوتر
نگهدارد حق آن تمامی بجا آورد رکوع و سجود و قراة و تسبیح از نگاهد از فرشتگان
آن نماز را و او را در آسمان برند ثوری از آن نماز شایع شود پس در نامه
آسمان بکشایند و آن نماز در زیر عرش برند فرمان آید که سجده کن و آمرزش
خواه مر آن نماز کننده را که حق تو نیکو نگاهد داشته است آنگاه خواج چشم پر آب
کرد و فرمود که در حق نماز گذارانست و آنکه حق بجا نیارد و ارکان نماز
نگاهد ندارد چون فرشتگان آن نماز خواهند که بالا ببرند و رای آسمان
کشاده نگردند فرمان آید این نماز را برید بر روی آن نماز کننده باز نرید
پس نماز بزبان حال بگوید که ضایع کردی بعد از آن همدرین محل فرمود
وقتی در بخارا بودم میان اهل دستار بندان این حکایت از ایشان
شنیده ام که وقتی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مردمی را دید که
نمازی گذارد و رکوع و سجود و حق نماز بجا نمی آورد و با ستاد چون او از نماز فارغ

بدح و بعضی بر سبیل ترغیب و بعضی بوجه ترهیب مریدگان را و اندرین مقصد
 جماعتی وصیت کرده که نماز را برپا دارند و روزه که منون دین نماز است نگاه در تقصیر
 روزه است که بر روز ثیاب است پنجاه موقف بایست مانند و آن پنجاه نیز ایشان را
 سوال کنند اما اگر بنده از سر موی از شرایطی از هر موی ایمان و صفتهای او
 و شناخت باری تعالی بیرون آید نیکو و اگر از عهده آن بیرون نیاید همه
 انجا بدو رخ فرستند بعد از آن بموقف دوم بایست مانند از نماز و فریضه
 سوال کنند اگر از عهده آن بیرون آید نیکو و اگر نه همه از انجا با سوگدان و رخ
 فرستند بعد از آن در موقف سوم بایست مانند از سنتهای رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم پرسند اگر از عهده سنتها بیرون آید بر بدو گرنه با سوگدان
 پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرستند که این کس از امت
 نیست که در سنتها تقصیر کرده است چون این فواید تمام کرد و بایست
 بگوید و این لفظ مبارک را ندکه وای بر آن کس که فردای قیامت از
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرمند ماند پس او را جاکجا باشد چون
 از وی شرمند باشد پیش که رود بعد از آن چون خواهد این فواید تمام کرد
 هر کسی باز گشت الحمد لله علی ذلک مجلس سویم روز چهارشنبه دولت پایتخت
 بیست و گشت شش نفر در ویش از جانب سمرقند آمده بودند و بنجد دست نشسته
 از هم چنان سوالا بها و الدین بخاری که ملازم صحبت خواهد بودی در آمد
 بعده او حد کرمانی آمد روی بر زمین آورد و بنست سخن و رین بود که نماز
 فریضه تاخیر کنند تا وقت بگذرد و قضا بگذارد بلفظ مبارک اندکه زهی
 مسلمانان که ایشان اند که نماز و روزه نگذارند و تاخیر کنند تا وقت بگذرد
 بست هزار وای بر مسلمانی ایشان که در بندگی گردن مولی تقصیر کنند نگاه

است فرمود نماز است آن زمانکه نمازی گذارم در خود می بینم و میگویم که اگر ذره
 آنچه شرط نماز است فوت شود ازین جمله آنچه کرده ام ضایع گرد و در بیک زمانی
 طاعت من بر روی من باز نماند پس ای درویش اگر خود را از حق نماز بیرون
 بتوانی آورد کاری کرده باشی و اگر نه عمری ست که بغفلت از مای رود و همه کار
 ضایع کرده باشی آنگاه این حدیث فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم میفرماید هیچ گناهی نیست بزرگتر ازین فیک خدای تعالی در دنیا و دشتن
 بقیاست بعد از آن سخن در دوزخ افتاده از کسی که او نماز چنانچه شرط است
 ننگذارد و وقتی آن بجا نیارد و بر سر آن بیوقت بگذارد و در وقت ننگذارد
 بعد از آن آن بزرگوار فرمود مرا که استخوانی و پوستی مانده می بینی هم ازین
 سبب نمیدانم حق نماز بجای آورم یا نه چون حکایت بگفت سببی پیش داشت
 برگرفت مراد او این سخن همه بگفت که عمده نماز بزرگ عمده ایست اگر سلا
 ازین عمده بیرون آندمی برستی و اگر نه چنان شمرنده مانی که فردا این رو
 بکسی نتوانی نمود بعد از آن خواجه چشم پر آب کرد بر لفظ مبارک راند که ای
 درویش نماز ستون دین ست و در کن ستون ست پس ستون برپا شد
 خانه سلاست بماند و آنگاه که ستون از خانه برفت خانه فی الحال بیرون شود
 و چون اسلام و دین را نماز ستون ست هر که خلل اندر نماز ما و فرضیه و سنت
 و رکوع و سجود اندر آید پس حقیقت اسلام و دین و جز آن خراب شد بعد از آن
 فرمود که در شرح صلوة سعودی امام زاهد ره در واسعه نبشته خداے
 غر و جبل و بر هیچ عبادتی چندان تغلیظ و تشدید نکرد و چنانچه در نماز آنگاه هم
 درین محل حکایت فرمود که امام جعفر صادق رض روایت کرد خدا تعالی
 نصیحتی جا بجا در قرآن یاد کرده است بعضی از آن خطاب ست بلفظ

خواجه عثمان مارونی ره که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم فرموده است استغفروا
 بالفرح فانه اعظم الکفر یعنی نماز باید اوروشن تر بگذارید تا ثواب بیشتر یابید
 و در نماز پیشین حکمت آنست که تاخیر کنید تا هوا خنک شود و نگاه بگذارید و در
 تابستان و در زمستان همین که سایه گشت نماز پیشین بگذارید چنانچه در پیش
 آمده است از رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم تیر و ذوالقعدة فان شدت الحر فیرفع
 جهم یعنی در تابستان نماز پیشین در خنک گاه بگذارید بعد از آن فرمود که
 وقتی خواجه بایزید بسطامی ره را نماز باید اوقضا شد چندان بگریست و نوحه
 کرد و زاری کرد و ناگه آواز داد که ای بایزید چندان گریه کردی که نماز
 باید اوقوت شد آن نماز هزار نماز را ثواب و رنامه اعمال تو نبشته شد
 آنگاه فرمود که در تفسیر محبوب قریشی نبشته دیده ام که هر کس پنج نماز بپوشته
 بگذارد تا فردای قیامت پیش او شده آن نماز سیر و بعد از آن بر لفظ
 مبارک راند و این خبر فرمود که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم فرمود
 که هر که نماز نیست او را ایمان نیست آنگاه فرمود قال علیه الصلوة و السلام
 الايمان لمن الصلوة که هدیرین محل حکایت فرمود که شنیده ام از زبان
 شیخ الاسلام خواجه عثمان مارونی ره که در تفسیر امام زاهد آمده است
 قول للمصلین الذین هم عن صلوة يوم ساءلون یعنی چنان باشد که ویل چاهست
 اندر دوزخ و گروهی گویند که وادی است اندر دوزخ و در آن وادی
 عذاب سخت و آن عذاب نباشد مگر کسانی را که نماز را از وقت تاخیر کنند
 و در وقت نگذارند بعد از آن ویل را تفسیر فرمود که ویل هفتاد هزار بار
 بخدای عزوجل بنالد از درد و عذاب آن که یارب ایرن عذاب چندی سخت
 برای کدام طایفه خواهد بود فرمان آید برای آنانکه که نماز را از وقت نگذارند

همدین محل فرمود که در شهری بودم مسلمانان آن شهر را رسم بودی که پیش از وقت برای نماز مستعد شدندی طرفی منتظران استاوندی از ایشان سوال کردم که درین حکمت چیست که پیش از وقت هر چه مستعد میشوند گفتند آن سبب آنکه چون وقت نماز درآید بر فور نماز او کنیم و چون مستعد نباشیم پس وقت بگذرد فردا این روی بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چگونه بنماییم که حدیث بار اخیر کرده است و فرمان داد قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم عَجَلُوا بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْمَوْتِ وَخَلُّوا بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْقَوْتِ یعنی بشتابید زود توبه کردن پیش از مرگ و بشتابید در گذاردن نماز تا آنکه فوت نشده است بعد از آن حکایت دیگر فرمود که در روضه امام مجتبی حسنین ندوسی ره در آن شب دیده ام و پیش مولانا حسام محمد بخاری که استاد این شکسته بود گذشته ام و این حدیث از ایشان یاد دارم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من اکر الکلبا یراجع بین الصلوة یعنی بزرگترین گنايان آنست که نماز فرضیه را تاخیر کنند تا وقت بگذرد و یکجا هر دو نماز بگذارند بعد از آن فرمود که در مجلس خواجه عثمان نارونی تواتر الله مرقده حاضر بودم از ایشان شنیده ام بروایت ابوهریره رضی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر که نماز را تاخیر کند تا فرو شود آفتاب بدان وقت که متغیر گردد و روشنایی میرود بزه مند شود پس یاران روی برین آوردند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وقت او تعیین شود فرمود وقت آنست آنکه آفتاب رنگ خود نگیرد و آینه باشد و روشن باشد برنگ خود یعنی زرد و گشته باشد اندر تابستان و زیستان همین حکمت است بعد از آن فرمود در حدیثی این حدیث نبشته دیده ام بخط شیخ الاسلام

سوگند راست بر زبان رانند و این در حالت سکوت بود چون در عالم صحو آمد پرسید
 که من سوگند امروزم خورده ام گفتند آری فرمود که چون امروز نفس من خیره شد
 که بدین سوگند راست خور و فردا سوگند دیگر هم خورده خواهد شد چون عادت
 شد بعد قسم اند تا بنیم سخن نگویم خدمت خواجه چهل سال بزیست بزیج آفرید
 سخن نگفت کفایت آن یک سوگند راست که خورده بود بعد از آن دعا گوالتان
 نمود که اگر خدمت خواجه را کار آمدی گفت اشاره کردی و با اشاره کار فرمود
 چون خواجه این فواید تمام کرد خلق و دعا گوردی بر زمین آورد و هر کسی بازگشت
 خواجه مشغول گشت الحمد لله علی ذلک مجلس چهارم روز دوشنبه سعادت یاب
 حاصل شد آن روز شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجه اجل شیرازی و شیخ سیف الدین
 باخرزی رحمته الله علیهم از برای دیدن آمده بودند سخن در آن افتاده بود
 که صادق در محبت کیست بر لفظ مبارک راند که صادق در محبت کسی بود
 که چون بلای دوست باز گردد او مطوع رغبت آن بلار قبول کند بعد از آن
 شیخ شهاب الدین سهروردی ره فرمود که صادق در محبت کسی بود که در عالم
 شوق و اشتیاق غالب باشد اگر صد هزار تیغ بر سر او زنند او را هیچ خبر نباشد
 بعد از آن خواجه اجل شیرازی ره فرمود که صادق در دوستی موی کسی بود
 که اگر او را زره زره کنند و بر سلاش سوزند و خاکسته کنند او در آن دم نزند
 صادق باشد بعد از آن شیخ سیف الدین باخرزی فرمود که صادق در دوستی
 موی کسی بود که همیشه او را ضربی برسد او در مشایده دوست را فراموش
 نکند و هیچ اثر آن پیدا نشود آنگاه شیخ الاسلام خواجه معین الدین ادام الله
 تقواه فرمود این سخن پر شیخ شهاب الدین نزدیکتر است و سابق است زیرا که
 در آثار او لیکن نبشته دیده ام که وقتی را بعه بصری و خواجه حسن بصری و مالک

و قضا کنند آنگاه فرمود که وقتی امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه نماز شام بگذارد و در آسمان نکه کرد ستاره در آسمان پیدا شده اندر خانه رفت کفارت آن بزرده آزاد کرد و این از سبب آن بود که چون آفتاب فرود شود تا خیر نکند در حال نماز مغرب بگذارد که سنت است بعد از آن سخن در صدقه افتاده بود بر لفظ مبارک زانده که هر گز سینه را سیر گردانند حق سبحانه و تعالی روز قیامت میان او و میان دوزخ هفت حجاب پیدا آورد که بزرگی هر حجاب پانصد سال راه باشد آنگاه لختی سخن در روضه گفتن افتاده بود بر لفظ مبارک زانده که هر که سوگند در روضه خورد کوی خان و مان خود را ویران کرده باشد و ذخیره برکت از آن خانه برگزیند آنگاه همدین محل حکایت فرمود که وقتی در مسجد جامع بغداد مذکری بود مولانا عماد الدین بخاری گفتندی از حد مرصالح بود و تذکیر میکرد و این حکایت از وی شنیده ام فرمود که وقتی خدای عز و جل بر مظهر موسی صلوات الله علیه صفت دوزخ بیکر و فرمان آید که یاسوسی اندر دوزخ ماویه وادی آفریده ام و آن ماویه هفتم دوزخ است از همه بیچل تر و تاریک تر و آتش آن هم تاریک تر و عذاب سخت تر و مار و کژدم در آن بیشتر و سنگها کربت است اندران دوزخ که هر روز آنرا می تابند پس ای موسی یک قطره که از آن کربت است اندر دنیا افتد همه آبها دنیا خشک گردد از تیزی آن کوهها فرویزد از شورش آن هفت طبق زمین بشکافد از گرمی آن پس ای موسی آن عذاب بدین سختی از برای تو و تو که آفریده اند یکی از برای آن کسان که ستیزه کاری کنند در نماز یعنی بگذارند و نیم از برای آن کسان که سوگند در روضه خوردند بنام من آنگاه همدین محل فرمود که بزرگی بود او را خواجہ محمد اسلم طوسی گفتندی وقتی در کاری خدا داشتی

بزرگ را برستم که حال ما بر اچست که چنین ضعیف و حقیران بزرگوار شده اند
ضمیر روشن که در وی بود پیش ازین که ما میگویم او بر فورگاشفته کرد که ای
درویش روزی درویش بایاری در گورستان می گذشت نزد یک گور
قرار گرفتیم چون نشستیم قضا را آن چیزی نمود گفت ما خنده فقهه آمد از آن گور
آواز برآمد که ای غافل کسی را که این مقام پیش است و حرفیکه همچو ملک الموت
سونس اوست و درین خاک مار و مور بود او را با خنده چه کار بود همین که
این شنیدیم آهسته برخاستیم دست یار بوسیدیم او او دایع کردم او جای فرست
سن میادیم درین غار قرار گرفتیم چنانچه از هیبت این سخن در گور بیدار بودیم روز
برخویش می بریزیم و این یاد می کنیم و امروز مدت چهل سال است که این سر این
خنده فقهه سوی آسمان ندیده ام و شرمندۀ ام که فردا این روی چگونه خواهد بود
بعد از آن هم درین محل حکایت فرمود بزرگی بود که او را خواجه عطا سلمی گفتندی
چهل سال او جانب آسمان ندیده پرسیدند که چرا چندین می گردی گفت که از ترس
گور و هیبت قیامت بعد از آن پرسیدند اینکه جانب آسمان نمی بینی از کجاست
فرمود که از شرم گناه که بسیار کرده ام و در مجلسها خنده فقهه زده ام ازین دید
بالا نمی کنم و بسوی آسمان نمی بینم بعد از آن حکایت دیگر فرمود که خواجه فتح مصلی
که یکی از بندگان طریقت بود هشت سال بگریست که گوشت و پوست از
رخساره مبارک ایشان سیر سخت انگاه بعد از نقل او را در خواب دیدند
گفتند خدا تعالی باشما چه کرده است گفت بنیامان از زمان که بالا بردند
چون زیر عرش بودند سجده کردم اما از آن و ترسان خطاب آمد که فتح چرا چندین
بگریستی مرا غفلت ندانستی سر بسجده نهادم و مناجات کردم اقمی غفار سید است
اما از ترس ضغطه گور و هیبت قیامت و درشتی ملک الموت بگریستم که در آن

وخواجہ شتیق بلخی رحمتہ اللہ علیہم ہر جمعہ در بصرہ یکجا نشسته بودند سخن در صدق
محبت سیرفت ہر کسی سخن در دوستی می گفت همچنان خواجہ حسن بصری را
گفت کہ صادق در دوستی مولی کسی بود کہ چون او را در وی و محنتی رسد او
در آن صبر کند را بعد گفت ای خواجہ ازین بوی سنی می آید آنگاہ مالک دینار
گفت کہ در دوستی مولی کسی صادق ست ہر بلای و جفای کہ از دوست بدید
کس برسد او در آن رضا طلبی کند و بدان راضی باشد را بعد فرمود کہ بہ ازین
بالیستہ بعد از ان خواجہ شتیق رہ فرمود کہ در دوستی مولی کسی صادق بود اگر
او را ذرہ ذرہ گردانند بدان دم نزنند را بعد فرمود کہ چون او را المی و جزنی برسد
او در آن مشاہدہ دوست فراموش نکند آنگاہ خواجہ فرمود کہ ما نیز قرار است
شیخ سیف الدین باخرزی رہ فرمود کہ سخن در صدق محبت ہمین ست آنگاہ سخن
در خندہ افتاد بر لفظ مبارک را ند کہ در اصل خندہ قمقمہ کیکی از گنجان کبیرہ
است در میان اہل سلوک ہمین خندہ قمقمہ ست آنگاہ فرمود اول ہارے
خندہ قمقمہ ست اما در گورستان منع آمدہ است کہ آن جایگاہ عبرت ست
نہ جای امید و بازی زیرا چہ در خبر ست از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ گاہ کہ کسی در گورستان بگذرد مردگان گویند کہ ای غافل اگر توبہ دانی کہ ترا
چہ پیشتر ست کہ بشت و پوشت با اندام تو ہمیز و بعد از ان بر لفظ مبارک
را ند و بعد ہمین محل این حکایت فرمود کہ وقتی در کرمان سن و شیخ او حد کہ یافتی
سافر نمودیم پیری منتقی از حدیش بزرگ و صاحب نعمت و مشغول اما مشغول
کہ در ان بزرگ دیدم وقتی کسی را چند ان مشغول ندیدم الغرض چون او را
در یافتہ سلام کردم دیدم کہ ہمین روحی در ایشان مانده بود گوشت و پوست
گوئی در ایشان نبود ان بزرگوار سخن نیز کمتر میگفت در خاطر گذرانیدم کہ این

نفره نزد میفتاد چون بدیدم جان داده بود ساعتی شد که بر خود چون نمک بگذاشت
 آب شد و ناپید انگشت از خوفیکه در آن بزرگ دیدم وقتی در هیچ آفریده ندیده
 بودم و نشنیده بودم آنگاه فرمود اینچنان بخود فرو شدم که هر روز بر خود میگذاشتم
 از بهیبت گور باشما بعد از سی سال سخن گفته ام و این حکایت کرده ام پس ای
 عزیزان این مقدار که مردم بسی مشغول گرد و پس در کار خود چربا نباشد زیرا چه
 همه مقدار که مردم بخلق مشغول گردد از خدای عزوجل باز می ماند پس بانیکی
 و نبال زاد و راحله مشغول گردید که ماهمه آن پیش داریم که سلامت توانیم
 گذشت این بگفت و در خواب پیش داشت بر دست من داده و خود بخواست
 در گریه مشغول شد بعد از آن خواهجای های بگریست پس ای درویش
 بدان خدای که جان من بقیضه است از آن روز باز تا غایت امروز
 و عا گو برین ست و از بهیبت مرگ و گور هر روز در گدازم و از ترس بر خود
 می ریزم و زاد و راحله ندارم که بدان قوت از آن ترس بگذرم آنگاه فرمود
 که از گناه کبیره است در گورستان طعام و آب خوردن یهودی نفس یعنی خود را
 و قصد پس اوست ملعون و منافق آنگاه ملایم این معنی حکایت فرمود
 که در روضه ایام سحیحی ابو النخیر زندوسی ره نشسته و دیده ام از رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم من کل فی القابر طعاما او شرابا فهو ملعون و منافق یعنی هر که
 بخورد در مقبره یا طعام و شراب پس او ملعون و منافق است بعد از آن
 هم درین محل حکایت فرمود که وقتی خواهجای حسن بصری ره در گورستان
 میگذاشت طایفه مسلمانان را بدید که در گورستان بطعام و شراب مشغول
 بودند نزدیک ایشان شد و گفت ای خواجگان شما منافقانند یا مسلمانان
 این سخن ایشان را دشوار نمود و خواستند تا بد کنند خواهجای فرمود من بهر آن میگفتم

تنگ آمد حال من چگونه خواهد بود بعد از آن فرمان شد که چون ازین برسی
 باز گرد که از آن ترس ایمن گردانیدم و ترا بیا مرزیدم آنگاه فرمود که وقتی
 در سیستان برابر خواجہ عثمان مارونی ره مسافر بودم در مقامی صومعه بود
 در آن صومعه درویشی شیخ صدرالدین محمد احمد سیستانی گفتندی از حد
 مشغول و بزرگ من چند روز ملازم صحبت او بودم هر که در صومعه ایشان
 بیامدی محروم باز نگشته در عالم غیب رفته چیزی بردست او دادی و این
 سخن بگفتی که این درویش را بدعا ایمان یاف کنیدی من ایمان خود در گورستان
 تو انم برداری کرده باشم الغرض آن بزرگوار چون حکایت گوی و هیبت گوی
 بشنیدی چنان بر خود بلریدی که برگ بید بلرز و از چشم خون روان شد
 گوی چون چشمه آب ست بعد از آن هفت شبانروز در عالم گریه بودم
 اما ایستاده و دو چشم در هوا داشته است که مار از گریه نمودن او گریه کشاد
 که این چه مردست و این چه بزرگست بعد از آن چون از آن عالم فارغ
 آمدی نشسته روی سوی ما کردی و گفتی ای عزیزان کسی را که مرگ در پیش
 است و حریفی همچو ملک الموت و روزی همچو روز قیامت پیش باشد او را با
 خواب و قرار و خنده و خوشدلی چه کار بود و بکار دیگر مشغول شدن چگونه
 خوش آید آنگاه فرمود که ای عزیزان اگر شمار از حال خفتگان زیر خاک که اسیر
 مور و مار اند و محبوس در زندان خاک اندا گرفته معلوم شود که برای آن
 چه معامله میروا ستاده بر خود بگذاختی و چون تک آب گردیدی آنگاه فرمود که
 عزیزان وقتی دعا گو در بهره بزرگی را دید از حد مشغول بر ابر او در گورستانی
 بودم و او صاحب کشف بود نزدیک گوری من و آن بزرگ نشسته بودم
 که مرده آن گور را عذاب میکردند تا عذاب سخت آن بزرگ چون معاینه دید

یوزون المؤمنین بغیر ما کتب فقد اختلفوا بیننا واثما بیننا معنی چنین باشد
رنجاییدن برادر مسلمان از گناه کبیره و رنجش رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم و رنجش خدای عزوجل است بعد از آن خدمت خواجہ حکایت فرمود
در وقتی ملکی بظلم و تعدی دست دراز کرد و بندگان خدا برانشت و جبر بلاک
سیکرو و در عذاب میداشت بعد از آن بعدد قتی همان ملک ظالم را پیش در
مسجد کنکری در بغداد استاده دیدند موسی سروریش پراکنده و در خاک
یکی شده و از آن غافل قاعده تمام برگشته و خاکستر براندام انداخته و خراب
و منقوص گشته است شخصی او را شناخت پرسید که تو همان ملکی که در لکه بر خلق
ظلم و تعدی میکردی شرمندہ شده گفت که تو مرا از کجا شناختی و چه دانی
گفت ترا آن روز بان نعمت و دولت دیده ام استاده بر خلق خدای من
بخشای دست ظلم و تعدی و راز کرده بودی گفت آری در آنوقت زندگیا
خدای بیوجبی می رنجانیدم وستم برایشان سیکروم لاجرم سزای خود دیدم
بعد از آن خدمت خواجہ حکایت فرمود که وقتی در بغداد بودم خدمت خواجہ
در کناره و جلہ موعده دیدم و در آن موعده بزرگی سکین داشت چون مردان
معه که در سلام گفتیم جواب سلام با شمار باز داد و ہم با شمار فرمود که
بنشین زمانی نشستم روی می را بر پشت ای درویش فریاد می نمود
سال باشد که از خلق غفلت گرفته ام و اینجا سکین ساخته ام چنانچه شما را از
ساعت می کنید مرا نیز در عالم چنین فریاد می نمود لبوری در تنه می رسیدم
بزرگی از دنیا داران دیدم استاده از برای داد و ستد خلق خرابی و در کجاست
میداشت و در آن غلو میکردن او را هیچ نگفتم باز نداشتم و دیده و نادیده
سیکروم و سیکد شتم با نف غیب آورده او که ای درویش چه شدی اگر برای حق

که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر باید هر که در گورستان
طعام و شراب خور و او منافق باشد زیرا چه این مقام هیت و عبرت است سعاینه
می کیند و بعضی بهتر از شما درین خاک خفته اند و اسپر و بار و در زندان
محبوس مانده و گوشت و پوست ریزنده و جمال ایشان با خاک یکی شده شما
بر دست خود و آتچنان عزیزان را بنحاک سپردید شما را چگونه دل میشود که اینجا طعام
و آب بنجوید و بلمو و لعب مشغول میشوید چون خدمت خواجه این معنی بر ایشان
بگفت علی الفور جوانان ثابت شدند که باز گردیم شما بخشید بعد خدمت خواجه
هم درین محل حکایت دیگر فرمود که در ریاضین نبشته دیده ام که وقتی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بر قومی گذشت که در خنده و لمو و لعب
مشغولند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم با ستاد و سلام گفت
ایشان در حال بنحاستند هر همه روی بر زمین آورده اند چون بندگان دست
پیش آورده با ستادند حکمی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم ابودر
منج حرم فرمود که ای برادران شما از مرگ ایمن شدید هر همه با اتفاق گفتند که خیر یا
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود چگونه در خنده و لمو و لعب جزان
غافل و ار مشغول گشته اید نصیحت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و
سلم چنان در ایشان اثر کرد که پیش بهیچکس آن طایفه را در خنده ندید آنگاه
خدمت خواجه فرمود که مشایخ طبقات و اولیا صفات طریقت و امامان دین
خواجگان معرفت که از جمله دنیا و آنچه در دنیا است تبرا گردند سبب آنکه چندین
عقاب هیت و حیرت پیش میدیدند آنگاه فرمود که در مرتبه سویم که آنرا نیز اعل
سلوک گناه کبیره مینویسند آنست که هیچ گناه بزرگ تر از آن نیست که برادر سلطانی
رانی سوجبی میازارد و چنانچه در نقض کلام الله سطور است که فرمان میشود و آنست

که روزی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بقوی گذشت آن طایفه را
 ترک خدا میخواستند و میگویند که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 ایشان نرم نمی شدند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با ستاد و گشت
 و به طایفه ثالث منافقون یعنی این طایفه سویم میفرمودند که در شنیدن کلام
 هیچ دل ایشان نرم نگردد و نگاه حکایت فرمود که خواجه ابراهیم خواص به جراتی
 گذشت ایشان از ذکر آن بودند نشسته و گری گفتند چنانکه خواجه ابراهیم بنام
 خدای عزوجل بشنید چنان زوق و روی پیدا شد که خواجه ابراهیم در رقص
 هفت شبانه روز رقص میبوش بودی که خبر از خود داشتی هر بار که بهرش باز
 آمدی نام خدای عزوجل را میخواندی باز در عالم میبوشی مستغرق شدی هر چه
 شبانه روز برین سنوال بودی و چون سوش باز آمد تجدید و ذکر کردی و دو گاه
 نماز بگذار و سه سجده نما و بار گفتی یا الله سر بر بگردان جان ندامت
 آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و این بیت را بلفظ مبارک را نصد عاشق میگوید
 میبوش بودم از محبت تو میشد بودم غرق از بستر خفا چه این با منده
 نام تو در زبان سین و کوش بود بعد از آن خواجه حکایت کرد که وقتی در آن
 خواجه یوسف چشتی رو چنانچه در آن است جمال او در آن روز که
 و عا گو نیز حاضر بود این بیت گویند گان ای کینه جان تو در آن روز که
 در گرفت که هفت شبانه روز در هوش بودند آن را شنید و در رقص بودند
 هر بار که گویند گان میخواستند بیتی دیگر بگویند همین بیت میگویند یا نیم از زبان
 آن درویشان و در آن چنان میخبر شدند که در زمین افتادند خرقة برقرار ماند و آن
 درویشان از میان ناپیدا شدند چون خواجه این نواید تمام کرد خلق با گشت
 خواجه در تلاوت مشغول شد الحی الله علی ذلک مجلس پنجم روز دوشنبه و اوقات با هم

با آن دنیا دار سیگفتی که از حق تبرس و با خلق زیادتی مکن از سخن تو از ان ظلم
 بازماندی اما تبرسیدی از ان دنیا دار که لطفی نمیکند از ان باز خواهند ماند از
 آن روز باز که آواز غیب شنیدم از غایت شرسندگی سالها برآمد که درین
 صد سعه مسکن ساخته ام و پای خویش ازین مقام بیرون نیاورده ام و درین
 اندیشه فرو شده ام اگر فردای قیامت ازین معامله پرسند جواب چه گویم
 پس ای درویش از ان تاریخ باز قسم بر زبان راندم که پیش طغی جردم که
 چیزی بنیم تا بدان فعل مقرون نگردم که فردای قیامت بگویند بیا گواهی بده
 بعد از ان چون نماز شام شد یک کاسه اشام و دو نان جوین و یک کوزه آب
 از هوا پیدا شد این بزرگ و دعا گو یکجا افطار کرد چون روان شدم و وسیع
 از زیر صلا بیرون آوردم دعا گوداد دعا گوروی بر زمین آورد و باز گشت
 بعد از ان بر لفظ مبارک راندم که مرتبه چهارم در سلوک آنست که یکی از گناه
 کبیره همین است که چون مردم نام خدای عزوجل بشنود و یا از کلام الله بخواند
 پس باید که دل نرم شود و از هیبت خدا تعالی اعتقاد او در ایمان زیاده نشود
 و اگر عیاذ بالله در شنیدن ذکر خدا تعالی و خواندن کلام الله و لهامی شنوندگان
 نرم نگردد و اعتقاد و ایمان زیاده نشود بلکه در خنده و لهو و لعب مشغول شود
 پس یکی از گناه کبیره همین است چنانچه در کلام الله مسطور است و فرمان میشود
 اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَرُفِعَ صَوْتُهُمْ فِي الْمَجْلِسِ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
 اِنَّمَا تَأْوِيلُ رِثْمٌ مِّنْ كَلَمَاتِهِمْ اِمَّا تَعْلَمُونَ که معنی این آیه چنان باشد
 که مومن بحقیقت آن کسانی اند که چون نام خدا تعالی بشنوند و اعتقاد و ایمان
 ایشان زیاده گردد ایشان مومنانند پس هر که ذکر خدا تعالی بشنود و خواند
 کلام الله هر که بنجد و بدین حقیقت بداند که آواز سنا فقا آنست آنگاه همدین محل فرمود

پیش مادر و پدر کردم دلش بر من سکین بسوخت و و گانه نماز بگذارد و دوست
 من گرفت و روی سوی قبله کردم را بخدای سپرد این دولت از ان یافتم که
 و عای مادر بود و ویم آنکه وقتی شبی از شبهای رستان مادر من نیم شب بطلبیده
 کوزه پر آب کردم به کف دست نهادم مادرم در خواب برفت من بیدار نکردم
 چنانچه آخر شب بیدار گشت مرا با کوزه استاده دید آن زمان که کوزه آب از من بلند
 از غایت سه یا پوست کف دست من با کوزه برآمد سروده بود شفقتی که در مادر
 ست سرم را در کنار گرفت و بوسه داد و گفت ای جان مادر پنج بروی و مرا
 و غاکر که خدا یتعالی نرا بیا مژده حق تعالی و عای مادر استجاب کرد این همه دوست
 از و عای مادر یافتم بعد از ان فرمود که مرتبه و ویم آنست که نگرستین در مصحف
 یکی از عبادت ست زیرا چه در شرح او بیان شده دیده ام به که در کلام الله نظر
 کند و یا بخواند خدا یتعالی بفرماید تا دو ثواب و ز نامه اعمال او بنویسد یکی ثواب
 بخواندن قرآن و یکی ثواب نگرستین و هر حرفیکه در کلام الله باشد حق تعالی
 بفرماید تا بعد و هر حرفی در یکی و ز نامه اعمال او بنویسد و ده بدی پاک گرداند
 بعد از ان دعا گوالتاس کرد که مصحف در لشکر و جای که بسفر روند برابر توان برد
 یا نه فرمود و را اول اسلام چند ان آشکارا نبود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در سفر مصحف برابر تنی بروی و بگفتی که داند که چیزی خطائی شود و مصحف بروست
 کفار اقتدا مادر آنچه اسلام وقتی که آشکارا شد مصحف را برابر بروی بعد از ان
 هم درین محل فرمود که سلطان محمود غزنوی انرا را الله برانه را بعد وفات بخواب
 دیدند پس میدند که خدا یتعالی با توجیه کرد گفت شبی از شبهای من در خانه یکی ممان
 بودم در طاقی مصحف بود با خود گفتم که مصحف اینجا است من چگونه خیم باز گفتم که
 مصحف را ازین موضع بیرون فرستم باز در خاطر گذشت که برای آسایش خویش

حاصل شد شیخ جلال و شیخ علی سحری و شیخ محمد اوجده چشتی و بزرگان دیگر بنیست
حاضر بودند شیخ درین بود که نگرستین در پنج چیز یکی از عبادت است و در مذہب
اہل سلوک بقدر از ان بر لفظ مبارک را اندک آن پنج چیز اول آنست که نگرستین
در روی مادر و پدر فرزند انرا یکی از عبادت است زیرا چه در خبرست از رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر فرزند ی در روی مادر و پدر بدوستی خداست
بنگر و حجب پذیرفته و در نامہ اعمال او نبویند و ہر زمانیکہ فرزند ی در پاسے
مادر و پدر بوسہ زند حق تعالی ثواب بہت ہزار سال در نامہ اعمال او نبوید
و او را پیامرزد و بقدر از ان ہمدین محل بر لفظ مبارک را اند و وقتی جوانی گناہ
کاری و فساد کاری از جهان نقل کرد او را در خواب دیدند کہ میان حاجیان
می خراشد خلق را تعجب پیدا شد پرسیدند کہ این دولت از کجا یافتی کہ پیچ عمل کنی
نگردی گفت آری ہمچنان است اماناوری زال داشتہ ام آن زمانکہ از خانہ
بیرون آمدی سرور پای ماورمی آوردم مادر و عاکردی خدا تعالی انرا
پیامرزد و ثواب حج روزی کند حق تعالی دعا ی مادر سحاب کرد و ما را بیا فرید
و میان حاجیان در بہشت بخرا سیدم بقدر از ان ہم ملایم این معنی حکایت کرد
کہ وقتی خواجہ بایزید را پرسیدند کہ این دولت از کجا یافتی فرمود کہ وقتی کہ
کودک بودم ہفت سالہ مسجد میر فتح پیش او ستاد قرآن میخواندم درین آیت
کہ فرمان میشود یا اولادین احسانا از او ستاد معنی این آیت پرسیدم گفت
درین آیت فرمان میشود کہ خدمت مادر و پدر بواجبی کنی چنانچہ خدمت من
کہ پروردگار شما انم ہمین کہ از او ستاد این بشنیدم تخریبتدم پیش ماور آمدم
سرور پای ماور آوردم کہ ای ماور من امروز ہمچنین شنیدم کہ خدا تعالی
چنین فرماید از خدا تعالی بخواہ تا چنانچہ حق تست ترا خدمت کنم چون این فرمود

انگاه فرمود که در فتاویٰ ظهیری نبشته دیده ام از رسول الله صلی الله علیه وآله
 و سلم هر که در روی علمای بزرگوار و با ایشان برود و بیاید و تا هفت روز ایشانرا
 خدمت کند حق تعالی گناه او را بتمام درگذارد و نیکی هفت هزار ساله در نامه اعمال
 او بنویسد که روز بروزه گذرانیده باشد و شب بقیام و آیین حکایت فرمود که
 مروی بود در ایام پیشین هر وقتیکه علمای شایخ را بدیدی روی از ایشان
 بگردانیدی و از حسد ایشان نتوانستی که ببیند الغرض چون آنرا نقل کرد و او را
 در گور فرود آوردند هر چند که روی بجانب قبله میکرد و در روی از جانب قبله
 میگشت جانب دیگر میشد خلق را تعجبی و حیرتی پیدا شد تا قضا و او را که ای
 مسلمانان خود را و اینهمه راجه رنج و اید این مروی بود و رویا از علماء و شایخ
 روی بگردانیدی پس هر که از علماء و شایخ روی بگرداند ما رحمت خویش از وی باز
 داریم و از میان رانندگان بگردانم و فردای قیامت ویرا چون روی نرسد
 برانگیرم بعد از آن فرمود که مرتبه چهارم در خانه کعبه دیدن است و یکی از عبادت
 است رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم فرمود هر که در خانه کعبه را و الله شهادت
 تعظیماً دیده برود یکی از عبادت باشد هر که بجانب خانه کعبه را و الله شهادت تعظیماً
 بنگرد و در نگرستین هزار ساله عبادت و ثواب حج و زیاده اعمال آنکس بنویسند
 و او را یکی از کرامت کنند بعد از آن فرمود که مرتبه پنجم خدمت کردن و در روی
 پیر خود نگرستین یکی از عبادت است زیرا چه در معرفه الیه بدین نبشته دیده ام
 که خدمت شیخ عثمان مارونی را فرماید هر که یک روز پیر خود را خدمت کند
 چنانچه حق خدمت است حق تعالی او را در بهشت هزار کوه شک از یک دانه
 مروارید بدهد و در هر کوه شکلی حور کرامت کند و فردای قیامت بحساب بهشت
 برزده هزار ساله عبادت و زیاده اعمال او بنویسند بعد از آن فرمود که مرتبه ششم

مصحف را چگونه بیرون فرستم چون وقت نقل رسید نقل کردم مرا هم بدان
 مصحف بخشد بقدر آن بر لفظ مبارک راند هر که در مصحف نگردد بکرم خداست
 روشنائی چشم او زیاده شود هیچ گاه آن چشم بدر دنیا و خوشکی نپذیرد و انگاه
 همدین محل حکایت نموده که وقتی بزرگی بر سجاده نشسته بود مصحف پیش بود
 نابینائی بیامد روی بر زمین آورد التماس نمود که چندین تداوی کردم این چشمها
 من نیکو نشده اند اکنون بر شما آمده ام تا این چشمهای من نیکو شوند فاشه در خواست
 دارم آن بزرگ مستقبل قبله شده فاشه خواند و مصحف که در پیش داشت بر دست
 گرفت و بر روی چشم او مالید چشم او چون چراغ روشن گشت بقدر آن فرمود
 که در جامع الحکایت نبشته دیده ام که در روزگار پیشین جوانی فاسق بود که
 از فسق او مسلمانان را نفرت گرفته بود بر چند که او را مانع می شدند نمی شنید
 الغرض چون نقل کرد او را در خواب دیدند که تاجی بر سر او و اجی در کمر بسته
 و خرقة در بر پوشیده فرشتگان را فرمان شده است تا در بهشت برند از وی
 پرسیدند که تو مرد فاسق بودی این دولت از کجا یافتی فرمود که در دنیا یک
 خیرات در وجود من آمده است و این آن بود که جایی که مصحف را بدیدی بر فاشه
 آن جا در خدمت استاده شدمی و با حرمت تمام در وی نظر میکردم حق تعالی جمله
 گناهای مرا بدین یک چیز عفو کرد و مراد کار مصحف کرد و بیا مزید و این درجه
 روزی کرد و بقدر آن بر لفظ مبارک راند که سویم مرتبه آنست اگر کسی در روز
 علما بنگرد حق تعالی فرشته بدان نظریا فرماید تا روز قیامت آن فرشته مراد را
 آمرزش میخواهد از خدای عزوجل بقدر آن فرمود هر که دوستی علما و مشایخ
 و رول بود خدا تعالی هزار ساله عبادت در نامه اعمال او نبشته نماید و اگر
 درین میان بمیرد حق تعالی درجه او چون درجه علما گرداند و مقام او عیسین باشد

بروربشت استاده بیابند زهره نباشد که سختی برسد چون خدمت خواجہ این
 فواید تمام کرد و در تلاوت مشغول شد خلق و دعا گو بازگشت الحمد لله علی ذلک
 مجلس ششم روز پنجشنبه دولت پایموس حاصل شد سخن و قدرت خدای
 عزوجل افتاده بود شیخ بریان الدین چشتی و شیخ محمد صفائی و درویشان
 دیگر در مسجد جامع بغداد در خدمت خواجہ حاضر بودند بر لفظ مبارک رانده
 نیست که خدا یتعالی بعلوم و قدرت خود در عالم آفریده است اگر مردم در آن فرود
 شود در ساعت از دست برود و دیوانه گردد و بعد از آن فرمود که وقتی حضرت
 رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد روی دیدن اصحاب گفت کرد فرمان
 آمد که ما حکم کردیم تو در دنیا ایشان را ندانی مگر در آخرت اما اگر خواهی ایشان را
 در دین تو در آرم بعد از آن فرمود که این کلمه را با آن جهان بیرون در غار اصحاب
 گفت فرود آور دیاران بر اصحاب گفت سلام کردند حق تعالی ایشان را زنده
 گردانید جواب سلام باز دادند بجهان یاران دین رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم بر ایشان عرض کردند و ایشان قبول کردند آنگاه خواجہ این حکایت
 فرمود که چه چیز است که در قدرت خدا یتعالی نیست اما مرد باید که در فرمانش
 او تقصیر نکند تا هر چه خواهد آن شود آنگاه خواجہ چشم پر آب کرد و فرمود که وقتی
 بخیرت خواجہ خود شیخ عثمان مارونی رحم حاضر بودم و جماعت درویشان
 نشسته بودند حکایت از مجاہدہ متقدمان و فواید ایشان می گفتند و من بیان
 پیری متغنی ضعیف و نحیف عصا بروست گرفته میاد سلام کرد جواب سلام گفت
 شیخ عثمان مارونی برخاست بایشانست تمام در پهلوی خود جادو آن پیر آغاز
 کرد امروز سی سال است پیری از من جدا مانده است از دور و فراق او عالم
 بدین جای رسیده است و از حال حیات و ممات او خبر ندارم بخیرت خواجہ

باید که هر چه از زبان پیر خود بشنود گوش و هوش وی بر آن تعلق بود و هرگاه
 او را ردی و جزان که خدمت پیر فرماید بگرداند و نتواند بخدمت پیر حاضر باشد
 و خدمت کند و اگر نتواند سیر نشود و گوشش نماید بعد از آن همدین محل حکایت
 فرمود که وقتی زاهدی بود و صد سال مرخصی را غرض و جل عبادت کرده بود و روز
 بروزه گذرانیدی و شب بقیام هیچ ساعتی و لحظه از طاعت خالی نبود
 و هر که بروی میامدی پند و نصیحت کردی و بر آندگان و دروندگان گفتی که
 در کلام الله مجید فرمان میشود و قوله تعالی **ثُمَّ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ الْكَافِرَ الْعَصِيَّ**
 یعنی ای بندگان خدای تعالی ما را و شما را بیا فرید برای عبادت از برای
 خوردن و آشامیدن و غافل بودن در کار عبادت پس ای مسلمانان ما را
 واجب است که در هیچ کاری دست نزنیم مگر در طاعت و عبادت خدا و تعالی
 الفرض چون این زاهد نقل کرد و او را در خواب دیدند از وی سوال کردند که
 خدا تعالی با تو چه کرد و گفت بیا مرزید گفتند بگدام عمل فرمود چندین عمل که کردم
 روز و شب خود را بیدار داشتم و هیچ وقت خود را آسائش نداوم این جمله اعمال
 محبوب نبود الا سبب آمرزش من از خدمت کردن پیر خود فرمان آمد چون تو
 در خدمت کردن پیر تقصیر نکردی بخشیدم بعد از آن خواجہ ادام الله تقواه
 فرمود و چشم پر آب کرد که فردای قیامت امانا و صدقا اولیا و مشایخ و صیدان
 سبعه و گردانند گلیمها بر دوش ایشان بود چنانچه در هر گلیمی صد هزار ریشہ بود
 پس در آیند مریدان و فرزندان ایشان در آن ریشہ ها گلیم در آورند و
 هر یکی ریشہ بگیرد استاده شود چون خلق از حشر قیامت فارغ شوند حق تعالی
 ایشان را قوت بخشد که نزدیک پل صراط بر فور برسند آن گلیم را آن درویش
 و مریدان برگزیند از راه سی هزار ساله و آن عقاب قیامت بگذرانند خود را

محمد رسول الله و آن فرشته موکل است بر روشنایی روز بدان دست نگاه
بیدار و دوستیکه بسوی مغرب است تاریکی شب بدان دست نگاه میدارد
اگر آن فرشته روشنایی را از دست بگذارد همه عالم روشن گردد و هرگز شب نیاید
و اگر تاریکی را از دست بگذارد همه عالم آسمان و زمین تاریک گردد و هرگز روز نگردد
و لوی سلق او پنجه اند و خطها سپید و سیاه اند و روی نبشته اند او بی بیندگانی
بیغزایگانی نقصان کند چون میفراید روشنایی روز زیاده گردد و چون نقصان
کند تاریکی شب زیاده گردد ازینجا است که گاهی روز دراز بود و گاهی تاریکی شب
کوتاه گردد و خواه این فوائد تمام کرد چشم پر آب کروای نای بگریست و در عالم
سکون بود فرمود که درین راه روان خدای باشند هر سال که در عالم میگذرد و در
عجایبی که از آن قدرت میباشد پیش نظر ایشان آن چیزها معاینه است و می بینند
و پیش بندگان خدای عز و جل آن ساله باز میگویند بعد از آن هر درین محل
فرمود فرشته دیگر فرموده است بدان بزرگی و هیبت که یکدست در آسمان است
با و مار ایدان دست نگاه میدارد و آن دست که جانب زمین است آسمان ایدان
دست نگاه میدارد و اگر آن فرشته از آن دست آسمان بگذارد همه عالم غرق
شوند و اگر از دست با و بگذارد همه عالم زیر و زبر گردد و بعد از آن هر درین
محل فرمود که حق سبحانه و تعالی کوه قاف را بیا فریده است بزرگی آن بزرگ
همه دنیا است و این دنیا و جمله چیزها در میان آن کوه است که هیچ تابد چنانکه در
کلام الله فرمان میشود و القرآن المجید پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
این را تفسیر کرد و فرمود که حق سبحانه و تعالی فرشته دیگر آفریده است که
بالای آن کوه نشسته است و تسبیح او همین است که میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
و نام آن فرشته قمرائیل است و بدان کوه موکل است او گاهی دست بکشد

آمده ام فاتحه و اخلاص درخواست دارم برای آمدن پسر و سلامتی او همین که
شیخ عثمان مارونی را این سخن بشنید پسر در مراقبه کرد و دیری بود چون سر آورد
روی بسوی حاضران کرد که فاتحه و اخلاص بخوانیم برای آمدن پسر این پسر
جدا مانده را همین که خود و درویشان فاتحه و اخلاص تمام کردند فرمود که ای پسر
برو بعد یک لحظه پسر خود را بر بامیاری چون پیر از زبان مبارک سخن بشنید رو
بر زمین آواز باز گشت هنوز در میان راه بود که آینده میاد و دست پیر بگرفت
گفت مبارک باد که پسر تو آمد پیر را خاطر خوش آمد در خانه پیر و پسر یکجا شدند
و ملاقات کردند پیر را چشم ضعیف شده بود روشن گشت پای پس آن باز گشت
پسر را بخدمت خواجه آورد و پامبوس کنانید خواجه آن پسر را پیش خود طلبید پسر
گجا بودی گفت بر نیمه دریا بودم و دیوان در زنجیر بند کرده بودند امر وزیر مهران
مقام نشسته بودم در ویشی هم بر شاسبت محروم گویا که آن درویش خدمت
مخدوم است در آمده در زنجیر دست دراز کرد گردن من بنزد گرفت و مرا بیک
خود بایستایند فرمود پای خود بر پای من نه من بر حکم اشاره آن درویش هم چنان
کردم فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش کردم خود را بر در خود ایستاده دیدم
همین که این سخن بگفت و خواست که سخن دیگر گوید شیخ الاسلام انگشت مبارک
در دندان گرفت که مگوی آن پیر بدوید سر در قدم خواجه آورد که اینک مردان
خدایا با این قدرت خود را پوشیده دارند آنگاه فرمود که اینمه قدرت خدای
است غر و جل بعد از آن هم درین محل فرمود که در روایت کعب الاخبار آمده است
رضی الله عنه و را فریش قدرت خدای غر و جل فرشته آمده است بدان بیت
و بزرگی که خدای داند پس نام آن فرشته نابیل است الغرض آن فرشته دو دست
در آن کرده است یکی سوی مغرب و دیگری سوی مشرق و تسبیح میگوید لا اله الا الله

مسود و وحشتی رح هر دو نزدیک آن کوه بودیم و چهل جهان که خواجه فواید میفرمود
 و رغیب بود معاینه میکردیم که در که تبا و زجود این سکا شرف سبب آن بود که درین
 شکی پیدا شده بود و ایشان در وقت حکایت آنرا معاینه میکردند آنگاه شیخ الاسلام
 خواجه معین الحق والدین ادام الله تقواه فرمود که در ویش را قوت باطن هم چنین
 بباید که هر شنونده که در حکایت اولیا ناقص دارد آنرا بدو معاینه کنند قوت
 کرامت او را ملزم گردانند آنگاه هم درین محل فرمود حکایت احوال خود که وقتی
 در عاگو جانب سمرقند سا فرمود نزدیک محلت امام ابو الیث سمرقندی بزرگ
 مسجد بنا کرده بود و دانشمندی استاد سیف است که محراب بدین سمت برآید
 که سمت کعبه اینجاست و عاگو آنجا استاد بود گفت که این طرف نیست آن طرف
 است که عاگوی گوید هر چند که عاگو گفت او نشنید و عاگو بر وقت کرد و گرد
 و نشنید بگریختم گفتم بدان سمتی که میگویی کعبه است یا نه چون آن دانشمند بدین
 معاینه کرد خانه کعبه را هم بدان سمت بدید که عاگوی گفت بعد از آن همدین
 محل فرمود و این حکایت کرد که حق سبحانه و تعالی ماری را میافرید و در آن روز
 که در و زنج را میافرید فرمان داد که ای مار امانتی بتوسید هم نگذار مار گفت
 فرمان برادر ام ندانم که دانی باز کن آن مار دانی باز کرد و حق تعالی
 فرشتگان را فرمان داد و زنج را اگر رفتند در دانی آن مار بنهادند پس فرمان
 آمد که دانی برسد دانی به عیبت اکنون و زنج در دانی آن مار است و زیر
 هفتم زمین پس اگر در و زنج در دانی مار نبودی جمله عالم بسوختی و هلاک شدی
 بعد از آن بر لفظ مبارک راند که چون روز قیامت میاید حق سبحانه و تعالی
 فرشتگان را فرمان دهد تا و زنج را اند دانی مار بیرون آرند و در و زنج را برآید
 سلسله باشد و در هر سلسله هزار فرشته آویزند و هر فرشته را بزرگی چندان بود

و گاهی می بندد و رگهای زمین بر دست او است هرگاه بیکه خدا تعالی خواهد که
 بر زمین تنگی پیدا گردد آن فرشته را فرمان میشود تا رگ زمین در کشد چون رگها
 فراهم آید آبها و چشمه ها خشک شود نبات بر نیاید و چون خواهد که فراخی در زمین
 فرستد آن فرشته را فرمان میشود تا رگ زمین بکشد و چون خواهد که خلق از دنیا
 و قدرت خود بنهاید آن فرشته را فرمان دهد تا رگ زمین بچینش آورد آنرا از رگ
 گویند پس زمین بچکند تا آن زمان که فرمان شود بعد از آن بعد برین خل فرمود
 که شنید ادم از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان مارونی رح و از شیخ سیف الدین
 باخرزی رح که در اسرار العارفين نوشته دیده ام که خدا تعالی آن کوه را چهل
 جهان جزلین جهان چهارچند میا فریده است و هر جهانی از آن چهارصد قسمت
 است و هر قسمی چهارچند این دنیا و اندین چهل جهان که از پس آن کوه است ^{ظلمت} نیست
 نیست و هرگز شب نشود و تاریکی نباشد مگر که نورست و زمین آن از زرتست
 و ساکنان آن همه فرشتگانند پس آن چهل جهان نه آدم و نه دونه و نه بلبلش ^{بخت}
 و نه دوزخ از آن روز باز که ایشانرا خدا تعالی آفریده است آن فرشتگان همهمه
 میگویند که لا اله الا الله محمد رسول الله و پس آن چهل حجابهاست و از پس آن
 دیگر حجابست که بزرگی و عظمت آن نداند مگر خدای عزوجل بعد از آن فرمود که
 این کوه را بر سر گا و نهاده اند و بزرگی آن گاوسی هزار سال است و آن گا و
 ایستاده است و حمد و ثنا میگوید مگر خدای عزوجل را و سر آن گا و در مشرق
 و دم آن در مغرب است بعد از آن شیخ عثمان مارونی رح قسم را ندور آنم و فریکه
 این حکایت از زبان شیخ مو و دشتی شنیده ام خدمت ایشان سرور مراقبه
 کردند در ویشی بخدست ایشان حاضر بود و هر دو از درون آن خرقة پامدا شدند
 همان زمان باز در عالم موجود پیدا آمدند آن در ویش سوگند خورد که من و شیخ

هیچکس از است عیسی تر نشستی و آنرا این سوره در زبور بودی و تفسیر
 از است و او در شش گشتی و این سوره در فرقان از آن فرستاده و تبارک این
 سوره انتنان توان خدا تعالی مظهر باشد تا روز قیامت از عذاب و رنج
 و جوان آن برید از برکت خواندن و مطالعه کردن این سوره اجماع صحابی الله
 علیه و آله و سلم بدان خدا می که ترا برستی بخلق فرستاده اند و بیایانی روی
 زمین مداوگر و در درختان عالم قلم کردند و بهشت آسمان و بهشت زمین بگذرد
 کرد و از ابتدا عالم تا انقضای فضل این سوره نبشته شود و بعد از آن نخواهد
 ادام الله بقاوه بر لفظ بسیار که راند که سوره فاتحه بخواند و او را امیر بهار
 شفاست هر بیماری که هیچ علاج نیکنم شود این سوره بسیار مستند و فریضه دار
 باشد از بسم الله چهل و یکبار بخواند و بر روی بدن خود تعالی را شفا دهد و صحت
 بخشد از برکت این سوره بعد از آن بهترین محل فرمود که در حرمین است
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الفاتحه شفاء کل وایمنی سوره فاتحه شفاء
 هر بیماری است و بعد از آن بهترین معنی فرمود و قتی باران رشید نورانی و زنده را
 در حرمین و در مدت دو سال پیشه بود چون از علاج درماند و بر سر آب نهاده و
 نفیل ریاض فرستاد که از دست زحمت بجان میبرد ام و به آب پاک و روح
 راحت نشد آنرا چون وقت رآده بود و خواجده پیش بیاورد و بر سر آب
 نخیست مارون رشید ریاض و ست بهار که خود بر باران رشید ریاض
 فاتحه خوان و یکبار بخواند بروی بدن میزد و نیکو میبود و به کمال
 نگاه مدیرین محل فرمود که وقتی از الله شفای خلق را میبینی و بهر بیماری
 میبرد و درمان صحت یافت و روحی دیگر بجا آید و او را بهر بیماری و بهر شفا
 شد گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه میباید همین سوره را بخواند و صحت را بداند

که حق سبحانه و تعالی اگر فرمان دهد جمله آفریدگان را یک لقمه کند انگاه و در رخ
را بتابند چون یکدیگر بنویسد جمله شتر قیامت پرود و در گرد انگاه و آنگاه این فواید
تمام کرد و فرمود هر که خوابد از عتاب آن روز زمین بود پس او طاعتی نکند که
تا و یک آن بهر هیچ طاعتی نیست که کند این دعا گو عرصه داشت کرد که آن
طاعت که امست فرمود و ماندگان را فریاد رسیدن و حاجت بیجا گران
روا کردن و گرسنگان را سیر گردانیدن که هیچ عملی بهتر از این عمل نزدیک
خداست تعالی نیست همین که خوابد این فواید تمام کرد و خلق و دعا گو باز نشست
الحمد لله علی ربک مجلس مقیم روز چهارشنبه دولت پاموس میر گشت چند
نفر حاجی از خانه کعبه را و از خانه فاونه بطیار آمده بودند سخن و رفاخته افتاده بودند
بر لفظ مبارک ماند که در آثار شایع طبقات نبشته و دیده ام که فاشه را از
برای برآمدن حاجات بسیر باید خواند و خبرست از رسول الله صلی الله
علیه و آله سلمه که با اصبی و یا کاری شکل پیش آید فاشه الکتاب برین طریق
بخواند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله یعنی میم رحیم را و لام الحمد او زال کند
وقت آید بهر سه بار آهین بگوید حق سبحانه و تعالی آن صحر را بکفایت رساند
بعد از آن حمد برین نحو فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
نشسته بود و پیامبران گرو و حضرت رسالت پناه علی الله علیه و آله وسلم بودند
بر لفظ مبارک که در کتاب سبحانه و تعالی بجای من بسیار کرده است از زانی داشت
چنانکه پیش از من بود و بعد از من بود و آنگاه سروده من نبشته بودم که متبر جیل
عمم بیاید و گفت با من بسم الله و آرو سلم و فرمان میشود و نزدیک تو کتابی
فرستاده ام و در آن کتابی که قیامت اوام اگر آن سورت و در توره
بودی و محکس از است موسی و عیسی و یونس و زکریا و ابراهیم و اسماعیل بودی

که درین پنج نماز کرده باشد خدا تعالی از آن بنده پذیرد و آنگاه فرمود که لکن سه حرف
 است سه در پنج ضم کنی هشت کرد و خدا تعالی هشت در هشت بروی کشاور
 گرداند و هر روزی که خواهد بود و در رب العالمین ده حرف است ده را با هشت
 ضم کنی هزده باشد حق سبحانه و تعالی هزده هزار عالم بیا فریده است هر آن بنده
 که بشود ده حرف را بخواند بعد از هر حرفی که درین هزده هزار عالم است ثواب یابد
 از هجده شش حرف است شش حرف را با هزده ضم کنی بست و چهار باشد حق تعالی
 در شب و روز بست و چهار ساعت بیا فریده است هر آن بنده که این بست و
 چهار حروف را بخواند از گناهان هم چنان بیرون آید گوی که امروز از ما و زاده
 شده است از هجده شش حرف بست شش را با بست و چهار ضم کنی هشتی باشد حق
 سبحانه و تعالی پل صراط را سی هزار ساله راه بیا فرید پس هر آن بنده که این سی
 حرف بخواند از سی هزار سال بگذرد و چنانچه برق بگذرد و مالک یوم الدین از ده
 حرف است دوازده را با هشتی ضم کنی چهل و دو باشد حق سبحانه و تعالی هر سالی
 دوازده ماه آفریده است هر آن بنده که این دوازده حرف را بخواند هر گز نای
 که درین دوازده ماه کرده باشد حق تعالی از گناه وی در گذرد و ای که نهم هشت
 حرف است هشت با چهل و دو ضم کنی پنجاه باشد حق سبحانه و تعالی روز قیامت
 را که بمقابل پنجاه هزار سال باشد بگوید پس هر آن بنده که این پنجاه حرف را
 بخواند حق تعالی بر آن بنده چنین معالده کند که با صدیقان خدای کرده باشد
 و ای که نشتعین یا زده حرف است یا زده را با پنجاه ضم کنی شصت و یک
 باشد حق سبحانه و تعالی در دنیا و در آسمان شصت و یک دریا آفریده است
 هر آن بنده که این شصت و یک حرف را بخواند بعد از هر قطره که از آن دریا بود
 آن مقدار نیکی در نامه اعمال او بنویسند و همان مقدار بدی از نامه اعمال وی محو

این سخن نکتته بود آن مرد از رحمت شد و همدران از رحمت ببرد و از سبب بد اعتقادی او
 بود که مردم را بر کاری که باشد صدق میباید و عقیده نیک میباید اگر دست بی فاتحه فرود
 آورد همه صحت شود خاصه سوره فاتحه که جعلی در و بار اشفاست بعد از آن بر لفظ مبارک
 راند که در تفسیر آمده است که خدا میفانی همه سوره را یکنام خواند و سوره فاتحه را
 هفت نام خواند اول فاتحه الکتاب و دوم سبع المثانی سوم ام الکتاب چهارم ام القرآن
 پنجم سوره مغفرت ششم سوره رحمت هفتم سوره الثانیه و همدین سوره هفت حرف
 نیست و نیامده است اول حرف ث زیرا چه اول حروف ثبوت خواننده الحمد را
 با ثبوت کاری نیست دوم حرف حیم نیست که حیم از جنم است خواننده الحمد را با جنم
 کاری نیست سوم حرف زی نیست که زی از زقوم است خواننده الحمد را با
 زقوم کاری نیست چهارم ش نیست که شین از شقاوت است خواننده الحمد را با
 شقاوت کاری نیست پنجم حرف ظ نیست که ظ از ظلمت است خواننده الحمد را با
 ظلمت کاری نیست ششم فار نیست که فار از فراق است خواننده الحمد را با فراق
 کاری نیست هفتم خ نیست که خ از خواری است خواننده الحمد را با خواری کار
 نیست و دین سوره هفت آیه است امام ناصر لبتی رحمه الله علیه که درین سوره
 هفت آیه است و در تن هفت اندام آفریده اند هر ان بنده که این هفت آیه
 بخواند حق سبحانه تعالی هر اندامی را از هفت دوزخ نگاهدارد و آنگاه همدین نخل
 فرمود که ششایج طبقات و اهل سلوک می نویسند که حق تعالی درین سوره صد و
 چهار حرف فرمود و یک لکه بست و چهار هزار پیغام بر شد پس بعد از هر حرفی که
 درین سوره است ثواب یک لکه بست و چهار هزار پیغامبران است که شادی
 بدید از برکت الحمد آنگاه این تمثیل کرد که الحمد پنج حرف است حق تعالی پنج وقت
 نماز فرمود و در شبان روزی هر ان بنده که این پنج حرف بخواند هر نقصی نقصانی

این حکایت فرمود که بزرگی بود از بزرگان دین خواجه عبداللہ مبارک رہ گفتندی
 وقتی از خدمت ایشان وظیفه فوت شد همان زمان با بخت غیب آواز داد که
 ای عبداللہ محمدی کہ با ما کردی مگر فرسوش شد وظیفه کہ بود آنرا نتواند
 فرمود انبیاء اولیا و مشائخ و مردان را کہ وظیفه باشند آن را می خوانند و ہر چه
 از پیران خود شنیدہ اند آن را انجام می رسانند بعد از آن فرمود و او را دیکہ از
 خواجگان ما آمدہ است می خوانیم و شمار این میگویم تا وظیفه فوت نکند بعد از آن
 فرمود کہ چون مردم از خواب بیدار شود از پہلوی راست بر خیزد و بگوید بسم اللہ
 الرحمن الرحیم نگاہ باید کہ وضو کند چنانکہ شرط وضو است بعدہ دو گانہ نماز بگذارد
 بر سر صلا نشیند چند آیت از سورۃ البقرہ بخواند و ہفتاد آیت از سورۃ النعام بخواند
 و این دو رکعت بار بگوید لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ نگاہ سنت نماز باید او بگذارد
 بخواند در رکعت اول فاتحہ و الم نشرح و در رکعت دومیم فاتحہ و الم تر کیف بعد از آن
 فرمود صد بار بگوید سبحان اللہ سبحان اللہ العظیم و سجدہ استغفر اللہ من کل
 ذنب و اتوب الیہ نگاہ فرمود کہ چون نماز باید او بگذارد مستقبل قبلہ بنشینند
 و بار بگوید لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لا الملک و لا الحمد سبحی و میست و مہوی
 لا میوت ابداد و الجلال و الاکرام مبدہ الخیر و مہو علی کل شیء قدیر بعد از آن شہ بار
 بگوید اشہدان محمداً عبده و رسولہ نگاہ شہ بار بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد
 و تعاقب العصران و تکرار الحمدین و متعجب الفرقان القرآن بلغ علی روح محمد
 من التجنیۃ و السلام و شہ بار بگوید یا غفر یا غفر انک شہ بار بگوید سبحان اللہ
 و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و شہ بار
 بگوید استغفر اللہ من کل ذنب و اتوب الیہ بعد از آن بگوید سبحان اللہ سبحانہ
 سبحان العظیم و سجدہ استغفر اللہ الذی لا الہ الا هو الحی القیوم غفار اللہ و شہ

گفتند ایدنا الصراط المستقیم نوزده حرف است نوزده را با شصت و یک ضم که بیست و نه باشد هر که در دنیا خمر خورد و هشتاد و نه بر وی واجب آید پس هر آن بنده که این هشتاد و نه حرف بخواند حق سبحانه و تعالی از او هشتاد و نه ساقط گرداند انعمت علیهم غیر المغصوب علیهم و الا الضالین این چهل و چهار حرف است چهل و چهار را با بیست و نه ضم که بیست و چهار حرف باشد حق سبحانه و تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغام بر خلق فرستاده است هر آن بنده که این صد و بیست و چهار حرف بخواند ثواب صد و بیست و چهار هزار پیغمبر دهد و بیارمزد و بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی برابر شیخ عثمان یارونی ره در سفری بودم در کناره و جله رسیدم اینجا گشتی نبود که بگذریم و ما به تعجیل میرفتیم خواه فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش کردم خود را و شیخ را در کدر او جله ایستاده دیدم و عاگوی بخدمت عرض داشت کرد که چون گذشتیم فرمود که پنج بار فاتحه الکتاب بخوانم پای در آب نهادم بگذریم پس هر که فاتحه الکتاب بصدق بخواند برای حاجت و مهم را اگر آن مهم و حاجت روا نشود جنگ او بدامن من باشد چون خواه این فواید تمام کرد مشغول شد خلق و دعا گو بارگشت الحمد لله علی ذلک مجلس ششم روز پنجشنبه دولت پایموس حاصل شد سخن در او را و توضیح افتاده بود بر لفظ مبارک را ندیده که در روز خود و وظیفه کند باید که هر روز بخواند و اگر هر روز نتواند شب بخواند البته همه حال و وظیفه که کرده باشند آن را بخواند بعد از آن در کار دیگر شود و نه بر آنچه در حدیث است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم تارک الورد یلعون یعنی ترک گیرنده و روملعون است بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی مولانا رضی الدین ره از اسب خطا کرد و پای بشکست همین که در خانه آمد اندیشید که این از کجاست باشد که بعد از فرض بباد و سوره نیس و وظیفه بود و در آن روز وظیفه از وی فوت شده بود آنگاه سلام

بگوید و صد بار درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستد بعد در تلاوت
قرآن مشغول شود تا آن زمان که استنوا درنگ بگذارد و البته با ممتنع ملاقا
شود و هر ده سوره آخرین بخواند از الم تر کیف تا قل اعوذ برب الناس و چون
سلام بدیده بار درود بفرستد بعد سوره نوح بخواند مشغول شود تا آنگاه که
نماز دیگر شود بعد از آن صد بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم بعد
سوره فتح بخواند بعد سوره الملک پنج بار بخواند بعد سوره ثم یمس الجون و سوره
والنازعات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد و آنگاه در ذکر مشغول شود و شرح
مشایخ نبشته دیده ام هر که سوره والنازعات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد
بعد نماز شام بگذارد بعد از سنت دو رکعت نماز حفظ ایمان بگذارد و در رکعت اول
بعد فاتحه اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الفلق یکبار و در رکعت دوم یم فاتحه یکبار و
اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الناس یکبار بعد از فراغ سه سجده نهد و بگوید
یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان بعد از آن صلوٰۃ الاوابین بگذارد و آنرا دو رکعت یا
شش رکعت بسلام نهد و در رکعت اول بعد فاتحه او از زلزله الارض و در رکعت دوم یم
فاتحه السکم التکاثر و در رکعت سوم یم بعد فاتحه سوره الواقعة بخواند تا آن زمان
مشغول باشد که نماز خفتن در آید و او را کند و این دعا بخواند اللهم اغنی ذکرک و
شکریک و حسن عبادتک بعد از آن نماز خفتن چهار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول
بعد فاتحه آیه الکرسی سه بار و در هر سه رکعت هر سه قل بخواند بعد سلام حاجت خواهد
روا شود بعد چهار رکعت نماز صلوٰۃ السعادت بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه انا انزلناه
سه بار و اخلاص پانزده بار چون از نماز فارغ شود سه سجده نهد سه بار بگوید یا
حی یا قیوم ثبتنا علی الایمان بعد از آن چون بنشینند این دعا بخواند اللهم انی
اسئلك ببرکة فی العمر و صحة فی البدن و راحة فی الحیث و وسعة فی الرزق و زیادة

یا ارحم الراحمین الحمد لله الذی فی السموات عرشه والحمد لله الذی فی القبور
قضاؤه وامره والحمد لله الذی فی البر والبحر سبيله والحمد لله الذی لا یملأ ولا یجاء الا
رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین بعد ازان شه بارگوبید سجان الله ملاء
المیزان ومنتهی العلم وزنه العرش وبلغ الرضا ولا اله الا الله علی المیزان ومنتهی العلم
وزنه العرش وبلغ الرضا برحمتک یا ارحم الراحمین انگاه یکبار بگوید رضیت
بالله اکبریا ومحمد نبیا وبالاسلام دینا وبالقران امانا وبالکعبه قبله وبالמושین اخوانا
انگاه شه بارگوبید بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الذی
لا یفرغ اسمه شی فی الارض والافی السماء وهو السميع العليم بعد ازان چند بار
بگوید اللهم اجرنا من النار یا مجیب بعد ازان ده بارگوبید نه بار لا اله الا الله و هم یا
محمد رسول الله بعد ازان یکبار بگوید و اشهد ان البخته حق والنار حق والمیزان
حق والموت حق والسؤال حق والصراط حق والشفاعة حق وکرامه الاولیاء
حق ومعجزة الانبیاء حق فی الدار الدنیا وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله
بعث من فی القبور انگاه دست بالا کن دین دعا بخواند اللهم زد نورنا وزد
حضورنا وزد مسفرتنا وزد طاعتنا وزد نعمتنا وزد محبتنا وزد عشقتنا وزد قبولنا
برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان مسلمات عشه و سوره یس بخواند بعد ازان
سورة الملک بعد ازان سورة الفحه بخواند بعده چون آفتاب بلند برآید نماز اشرا
بگذارد ده رکعت پنج سلام بنیت همین ست در رکعت اول فاتحه یکبار و انا
زلزلت الارض زلزلهما یکبار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و انا اعطینا یکبار بعد
ازان ده بار و در فرستد بعده در تلاوة قرآن مشغول شود تا صلوة چاشت
بخواند ازان فرمود که صلوة چاشت بگذارد و وازده رکعت نشین سلام و در هر
یکعتی فاتحه یکبار و سوره الفصحی یکبار چون سلام دهد صد بار کلمه سبحان الله تا آخر

روزی شد پس بنده را با خواست چه کار اگر لایق و اهل آن شده ام بخودی
 خود حجاب برخواهند گرفت تجلی خواهد شد پس چه حاجت است که خواست کنم
 بعد از آن سخن در عشق افتاد بر لفظ مبارک راند که دل عاشق آتش گداز
 باشد پس هر چه در و فرو آید آن را بسوزد و ناچیز گرداند زیرا چه هیچ آتشی
 بالاتر از آتش محبت نیست بعد از آن فرمود که وقتی خواجه بایزید بسطامی را
 در مقام قرب شد باقی آواز داد که ای بایزید هر روز درخواست تو و بخشش
 ماست بخواه هر چه می طلبی تا مطلب ترا بدهم خواجه سر بسجده نهاد و گفت بنده
 را با خواست چه کار کردم و بخششی که از بادشاه شود بنده بدان راضی است
 آوازید اند که ای بایزید آخرت نبود ادم گفت آتی آن زندان خانه دوست
 است باز آواز داد که ای بایزید بهشت و دوزخ و عرش و کرسی هر چه ملک
 ماست هم نبود ادم گفت خیزند بر آنند که بطلب مقصود تو چیست تا بتو بدهم گفت
 آتی تو سیدانی که مقصود من چیست باقی آواز داد که ای بایزید تو ما را می طلبی
 اگر ما را بطلبم تو چه کنی همین که آواز بر آید خواجه سوگند بخورد که بغیر جلال تو اگر ما
 بطلبی فردای قیامت در میان حشر و آیم و پیش آتش دوزخ بایستم بیک آه
 جلگی آتش دوزخ را فرو برم و آن را ناچیز گردانم زیرا چه پیش آتش محبت آتش
 دوزخ هیچ تابش ندارد چون بایزید این سوگند بر زبان راند باقی آواز داد
 که ای بایزید یافتی آنچه مطلوب داشتی بعد از آن همدین محل فرمود که رابعه
 بصری را که شبی از شبهای آن شوق اشتیاق عشق فریاد میکرد و الحریق الحریق
 خلق بصره آن فریاد شنیدند پیر و نراند تا آتش را اطفاء کنند و اصلی دریا
 ایشان بغوغ گفت و ما ایشان چه نادانی است که آتش را اطفاء کردند آمده
 اند و آتش محبت دارد و در سینه او شوق دوست مسکن گرفته است چون طاقت

فی العلم قیمتنا علی الایمان بعد از آن شب راسته قسم کند اول پاس شب و نماز
 مشغول باشد و تیم پاس شب نماز تسبیح بگذارد که بر رسول الله صلی الله علیه
 وآله وسلم فرضیه بود و بر او واجب است بچهار سلام بگذارد و هر چه داند از قرآن
 بخواند آنگاه یکزمانی در خواب رود و بعد از برخیزد تسبیح و ضو کند تا صبح کاوش مشغول
 بود و در خبر است که بزرگی را نماز تسبیح فوت شده بود و از اسب خطا کرد و پاشی شکست
 این بزرگ گرد خود برآمد که از کجا بود تا قف آواز داد که نماز تسبیح فوت شد همین بار
 آورد که پاشی شکست بعد از آن مشغول شود تا وقت صبح کاوش چنانچه بالا گفته شد
 هست همچنان باز از سر گیرد اما میباید که ذره تجاوز نکند بر سنت مشایخ خود رفته
 باشد الحمد لله علی ذلک مجلس ششم دولت پایبوس میسر گشت شیخ او حد کرمانی
 و شیخ واحد برهان غزنوی و خواجه سلیمان عبدالرحمن و چند نفر درویشان دیگر ^{در آن وقت}
 خواجه حاضر بودند سخن و سلوک می رفت بعد از آن بر لفظ مبارک را ند که سلوک
 را بعضی مشایخ صد مرتبه نهاده اند از آن هفتدهم مرتبه کشف کرامت است پس هر که
 درین خانه هفتدهم خود را کشف نکند بمرتبه هشتاد و سه کی برسد پس رفته راه
 را میباید که خود را با آن زمان کشف کند او در هر صد مرتبه مرتبه بعد از آن
 فرمود که رفاغان خواجهان چیست بعضی از آن پانزده مرتبه در سلوک نهاده اند
 از آن پنجم مرتبه کشف و کرامت است پس خواجهان ما میگویند که مردم خود را
 درین مرتبه کشف و کرامت نکرده اند چون در هر پانزده مرتبه برسد آنگاه خود را
 کشف و کرامت کند آنگاه کامل بود بعد از آن همدین محل فرمود که در سلوک
 آمده است که وقتی خواجه چنید بغدادی ره را پیر رسیدند که شهاب ایدار چرخا ایدار
 و اگر شهاب ایدار بید فرمود یک چیز نخواهم و آن چیز آنست که موسی صلوات الله
 علیه نخواست آن دولت بدو روزی نشد و محمد صلی الله علیه وآله وسلم را نبی خواست

نهد او داخل اهل سلوک در نیاید و از ایشان نباشد پس اگر او چنین نبود
 کذاب بود و در میان اهل دعوی که در سلوک میکنند تعداد از آن فرمود که یکی از
 بزرگان طریقت که اهل عشق بودند وقتی در مناجات گفت ای اگر تو از من
 هفتاد و سال را حساب خواهی من از تو هفتاد و نه سال باقی گفتن خواهم از آنکه
 امروز هفتاد و هشتاد و نه سال است بر بکم گفته جمله را و رشور آورده از بلی گفتن
 و این جمله شور که اندر زمین و آسمان آمده است از شوق است ست همین که
 آن بزرگ این سخن گفت آواز برآمد که جواب بشنو آرزوی شما شمار یعنی
 هفت است را ذره ذره کنم و بهر ذره دیدار بنمایم گویم اینک حساب هفتاد و نه
 سال و باقی در کناره نهادیم آنگاه همدین محل فرمود که عارفی بود هر روز این
 سخن گفتی هر کسی بخیری فرود آمد و ما نم که هیچ فرود نمی آیم پس یکبار خود را
 فدا نکردیم از برای خود و خواهم و هفت زمین بر هم افکند آنگاه هم در غلبات
 شوق حکایت فرمود او خواست مرا بیند و ما نخواستیم که او را بینیم یعنی بنده
 با خواست چه کار که وقتی بزرگی میفرمود که سهل روی از ایشان بگردانیدیم
 و بحضرت رفیق همه را پیش از خود اینجا حاضر دیدیم آنچه خواستم حق تعالی بیک
 عنایت را پیش از من بخود رسانیدیم درین محل فرمود که وقتی بزرگی می فرمود
 که چون ما را از پوست بیرون ام و نگاه کردم عاشق و معشوق و عشق بیک
 دیدیم یعنی در عالم توحید هم یکی است و یکی از تو دید تعداد از آن فرمود که چون عارف
 کامل حال میشود از صد نه مقام بیرون می آید و کار خود بیشتر میکنند و اگر
 ازین مقام بیرون نمی آید همدین مقام حیرت از انست یعنی هنوز در کناره
 است پس رده نمی یابد که بیشتر شود ضایع می ماند آنگاه همدین محل فرمود که
 خواهی یا نه دید گفتی به که سی سال است حق من بود اکنون من آینه خود دیدم یعنی

نمی آرد و فریاد میکند که الحریق الحریق و این آتش عشق کشته نگردد و مگر بوجاهت دست
 آنگاه همدین محل فرمود که منصور علاج ره را پرسیدند که کمالیت و عشق و دست
 چه چیز است فرمود که چون معشوق بساط سیاست بگسترده باشد پیش عاشق را
 بر سر سیاست بدارند و ذره از آن قائده خود تجاوز نکنند و در رضای معشوق
 کمر بر میان بند و بمشاهده او مستغرق چنان فرو شود که از بستن و گشتن ایشان
 خبر نباشد آنگاه خواجه معین الدین ادا م الله تقواه چشم پر آب کرد و این بیت
 بر لفظ مبارک راند و خوب رویان چو بنده گیرند به عاشقان پیش شاه چنین میزد
 بعد از آن همدین محل فرمود و عاشقی را بر سر قبه بغداد هزار تازیانه زدند و از
 دست نشاندان پای در نیامد و اعلی بر سر او رسید پرسید چه حال است گفت
 معشوق من پیش نظر من بود بقوت مشاهده او ذره الم بمن نرسید و خبر نبود
 امام محمد غزالی جانی میگویی که وقتی عیاری را بر سر باز از بغداد دست و پای
 بریدند او را در خنده یافتند شخصی بر سر او می گذشت او را در خنده دید پرسید که
 این چه طریق است گفت محبوب من در نظر من بود بقوت مشاهده او ازین درد
 خبر نداشتم چنان در مشاهده او مستغرق بودم که خبر از قصاص ایشان نبود آنگاه
 خواجه چشم پر آب کرد و این بیت فرمود بر مناسبت حال مشاهده دوست
 او بر سر قتل و من در و غیر آنم کان راندن تیغش چه نکومی آید بعد از آن
 سخن در اهل سلوک و احوال عارفان افتاده بر لفظ مبارک راند که وقتی خواهم
 باینده مصلحتی ره در مناجات بود و این سخن از زبان بیرون آمد که کیف السلوک
 الیک ندا شنید که ای باینده مطلق نفسک نشأ قل هو الله یعنی اول خود را
 طلاق ده آنگاه حدیث ماکوی بعده خواجه فرمود اگر مردم در راه طریقت
 اول دنیا را وانچه در دنیا است بعد از آن خود را طلاق بگویند یعنی خطبای

هنوز پنج نگه باشم و اگر گناه من همه خلق را بیاورد از آنجا که عفت و رافت و رحمت
 اوست هنوز بیس کاری نباشد بعد از آن همدین محل فرمود که در ندیم اهل سلوک
 عجب آوردن بر یکی از گناه است آنگاه فرمود بلکه از گناه بدتر چراچه تو بدتر از عفت
 یکی است و از طاعت هزار یعنی عجب بدتر از گناه است آنگاه فرمود که کمال در عبادت
 و محبت حق آنست که اول بر خود نور دل نماید یعنی اگر کسی بروی بدعوی آید آنرا
 بمقوت کرامت ملزم کند بعد از آن همدین محل حکایت فرمود که وقتی برابر شیخ
 اوجده کرمانی و شیخ عثمان مارونی ره طرف ندیمه سفر فرمودم در شهری رسیدم
 که آن را دمشق گفتندی پیش مسجد دمشق و دوازده هزار انبیاء را روضه است
 و حاجتیار و ابرمی آید زیارت انبیاء بگویم و بزرگان آنجائی را و ریافتیم چنانچه روزی
 در مسجد دمشق دعا گو و شیخ اوجده کرمانی و شیخ عثمان مارونی ره و غزیری بود و او را محمد
 عارف گفتندی از حد و بزرگ بود و از حد و اصل بود و درویشی چند برابر روی
 نشسته بودند حکایت درین بود هر که دعوی چیزی بکنند تا آن را میان خلق اظهار
 نکنند که بدانند انقضای روی بر محمد عارف و رجعت بود و محمد عارف می گفت که فردا
 قیامت و روی ایشان را عذری خواهند خواست یعنی معذرت خواهد بود و تو نگذر آنرا
 حساب و عقاب آن مرد را دشوار نمود و گفت این سخن در کدام کتاب است خواه
 محمد عارف را نام از کتاب یا و نبود زانی سر در مراقبه کرد و کشف محبت آن مرد گفت
 تا مرا نمائی درست نبود مگر بالا کرد و گفت هر چه بندگان خدای را بنمای آن صحیفه پیش
 آن مرد بدار تا به بیند بر فور فرشتگان را فرمان شد آن صحیفه که در آن آن سخن بود
 آن مرد را نمودار کردند برخواست اقرار کرد سر و قدم آورد و گفت اینک مردان
 خدائی بعد از آن سخن درین کشید که هر که درین مجلس است چیزی کرامت بنماید بر خود
 عثمان مارونی ره دست در زیر صلا کرد و مثنی تنگمای زبردن آورد و درویشی حاضر بود

آنچه من بودم نماد و تشرک و جزآن و ماونی از میان بر خاست اما چون نماد ه ام
 حق تعالی آئینه خویش است و اینکه می گویم آئینه خویشم یعنی حق بزبان من میگوید
 و من در میان نه بعد از آن هم درین محل فرمود و بلفظ مبارک راند که خواه
 باینزید ره گفت که سالها بدین درگاه حجاب و پر بودم عاقبت جز همین خست نصیب
 نشده است و چون بدرگاه شدم هیچ زحمتی نبود اهل دنیا مشغول بودند بدینا و
 اهل آخرت با آخرت و مدعیان بدعوی و ارباب تقوی تقوی و قوی باکل و
 شرب و قوی بسباع و رقص و قوی میک پیش شاه بودند و در ریاء و عجز غرق شده بودند
 بعد از آن این حکایت فرمود بدتی برآمد که گرد خانه کعبه من طواف میکردم آنگاه
 همدرین محل فرمود چون بحق رسیدم که از شب های عاشقی یعنی باینزید صادق دل
 خود را می طلبید وقت سحرگاه آواز برآمد که ای باینزید سحر چایری و یگری طلبی ترا با
 دل چه کار بعد از آن همدرین محل فرمود که عارف آن کسی است هر کجا که باشد و
 بر چه خواهد پیش او آید با هر که سخن گوید جواب از وی شنود اما درین راه او عارف
 نیست که در پی چیزی برود بعد از آن فرمود که عارفان را مرتبه آنست که چون بدان
 مرتبه رسید جللی عالم و آنچه در عالم است میان دو انگشت خود بیند چنانچه خواهد باینزید
 را پرسیدند که کار خود تا کجا در طریقت رسانیدی گفت تا اینجا رسانیده ام آن زمان که
 در میان دو انگشت خود نظری کنم جمله دنیا را و آنچه در دنیا هست بیستم آنگاه
 همدرین محل فرمود که در حلاوت طاعت مرید بود فرمود که مریدان را در طاعت
 حلاوت آنگاه پیدا میشود که او در طاعت خورم و شادان باشد از آن شادی
 او حجاب قرب گردد بعد از آن همدرین محل فرمود که کترین درجه عارفان هست
 کلاهات حق و روی بود آنگاه فرمود وقتی رابعه بصری ره در نملبات شوق
 بود گفت ای اگر بدل خلق مرا بتاتش سوزند و من صبر کنم از آنجا که دعوی محبت است

آن باشد که با حق سخن میگوید و چون چشم بر هم نهد طلب کند سر نرزد و تا ممترا سر قبل
صورند و از بسیاری ملائکه خدا تعالی شغول دارد بعد از آن فرمود که خواجه ذوالنون
مصری ره گفتی که علامت شناخت حق تعالی اگر تحقیق از خلق و خاموش شدن در حق است
آنگاه همدین محل فرمود که وقتی شاه شجاع کرمانی ره را پرسیدند که چند سال است نیرا
چه چون شناخت خدا تعالی آمد نفرت از خلق آمد بعد از آن فرمود هر که خدا را شناخت
اگر از خلق غلت نگیرد و همچنین نپدار که در وی نعمت نیست آنگاه همدین محل فرمود
که عارف کسی بود هر چه از درون او بود همه از دل خود بردارد تا یگانه نشود چنانچه دوست
یگانه دوست حق تعالی از وی هیچ دریغ ندارد و او بر خود هر دو سرای خروید و نیارد
آنگاه بر لفظ سبارک راند که کمالیت عارف سوختن باشد خود را در راه دوست
بعد از آن فرمود که اگر فردای قیامت کسی که از محدث در صورتی بهشت فرود
شود پیش او را نهد بود و نه علم بود و نه عمل چون این کس فی ثبته باشد و این درد
را الی باید آنگاه فرمود که عارف چند از آن معرفت بگوید و در کوی دوست
پیوید عارف مبعرفت نرسد تا معارف یار و نیاز و بعد از آن فرمود که فریاد اهل
محبت هرگز نماند و با اشتیاق و شوق بسیار تا ایشان بمقام وصال نرسند
زیرا چه فریاد عاشق تا آن زمان است که از مشاهده دوست دورست همین که
بدولت مشاهده برسد گفت گوی از میان برخاست آنگاه این سخن بر لفظ
سبارک راند که از جو بهای آب روان آوازی شنوی که چگونه فریادی کند همچنین
که یدریا میرسد ساکن میگردد پس چون عاشق بمعشوق رسد او را فریاد نماند بعد
از آن فرمود که شنیده ام از زبان شیخ عثمان مارونی ره که خدای را دوستانند
یعنی همچنان که یک زمان در دنیا از وی حجب باشد تا بود و گرد و عبادت چگونه کنند
بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی خواجه عبداللہ حقیف ره بسهم بکار دنیا مشغول

اور اود کہ بر دلو ابرامی درویشان موجود کن همین کہ شیخ عثمان این کراست نمود
 شیخ اود نزد یک چوبی نشسته بودند دست بروی زدن فرمان خدا تعالی آن چوب
 زگرشته بود بعد از آن دعا گو بماند از سبب ادب پیر خود متوانستم کہ چیزی اظهار کنم بر فور
 شیخ عثمان مارونی رہ روی سوی من کرد و گفت شما چرایی سخن گفتید درویشی بود
 کہ گرسنگی اثر کرد از شرم نمی گفت بر فور دعا گو دست دراز کرد از زیر گلیم چهار قرص
 جوین بکشید جانب آن درویش پر تاب کرد آن درویش و خواجہ محمد عارف بر زبان
 سبارک راند کہ درویش را تا چندین قوت نباشد اود درویش نتوان گفت آنگاه
 فرمود یکی از بزرگان بود او گفتی چون دینار او شمن گرفت و نزدیک خلق فزتم خدا
 را بر مخلوق اختیار کردم چندان محبت حق پیش من سستولی شد بلکه وجود خود را نیز
 و شمن گرفتیم و موات از میان برداشتم انس بقا و لطف حق داشتم بعد از آن فرمود
 کہ در سلوک آمده است کہ فردا قیامت نوعی از عاشقان را فرمان شود کہ در بهشت
 فرستند ایشان گویند کہ بهشت را چه کنم بهشت کسی را بدہ کہ از برای بهشت ترا
 پرستیدہ اند آنگاه خواجہ فرمود کہ روی چون برضا خود کسی را بدہند آن کس بهشت
 چہ کند بعد از آن این اشارہ فرمود اگر توانید بسر بقا اول باز روید تا بدین حدیث
 رسید و اگر نہ ہم صلاحیت زہد یا دست کہ بر شامی برد آنگاه خواجہ چشم پر آب کرد
 نای مای بگریست گفت درین راہ بسیار مردمان را عاجز گردانید بسی عاجزان را
 بمروی رسانید آنگاه ہمدین محل فرمود کہ گناہ شمارا چنان زیان نذازد کہ بیجستی
 خوار داشتن برادر مسلمان را بعد از آن فرمود کہ درویشی بود از حد بزرگ یک
 از اوصلاں حق او بگفتی کہ اہل دنیا در راہ دنیا معذور اہل آخرت مسرورند و
 سرور بدوستی حق و اہل معرفت را نور علی نور و این سری ست کہ اہل سلوک دانند
 عبادت اہل معرفت پاس اتفاس است آنگاه فرمود کہ چون عارف خاموش باشد اود

آن دم کند اگر این چنین دم دریا بدار سالها آن دم در میان آسمان و زمین بگوید
 نیاید بعد از آن فرمود که شنیدم از زبان پیر خود شیخ عثمان مارونی ره که اگر کسی
 راسته خصلت بود حقیقت بدان که خدا تعالی او را دوست میدارد اول آنکه
 سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع
 زمین بعد از آن فرمود که اگر حاجیان بقالب گرد خانه کعبه طواف کنند آنجا چون
 از آن مشاهد غافلند نخواهند و اهل محبت و عاشقان این راه بقلب گرد
 عرش حجاب عظمت طواف کنند چون جز از آن مشاهده دارند فریاد کنند و بگویند
 خواهند آنگاه فرمود در محبت میان اهل سلوک غلبی است که صد هزار عالمی خواهند
 دانند و در آن علم ایشان خبر ندارند و در زیاده نیر طاعتی است زاهدان از آن
 خبر نیست و غافلند و آن سری است که بیرون این دو عالم است و این را ندارند
 مگر اهل محبت و اهل عشق آنگاه فرمود که چون این کسی در بین هر دو عالم ثابت
 گردد و آن را بداند پس در راه گزیند بیند بعد از آن گزیند و عونی گمارد تا راه را
 می رنجاند و در پنجش بیدار و بعد از آن فرمود که این همه گفت و مشغله و کیت
 که زاهد عشق و سلوک و طایفه عشق در وجود او آید این هر چه بیرون آمده است
 آنرا چون درون پرده بای یافتند خاموشی و سکونت و آرام پیدا گشت
 تو گوی که هرگز آن شور و فریاد نبود و آنگاه فرمود که آن را ویر می چندان نیست
 که خواب عار میت از حضرت دوست و عاشق سبب بر خود چون حضور آید چه جای
 گفت گوی است و فریاد چون خواب این خواب تمام کرد و عاقل باز گشت الحمد
 علی ذلک مجلس و هم روز پنجشنبه دولت پایموس حاصل گشت هفتی بزرگان
 و اصحاب سلوک حاضر بودند سخن در صحبت نیک افتاده بود و بر لفظ مبارک اند
 که در حدیث آمده است قال علیه الصلوة والسلام الصلوة توترعنی اثر کند اگر

شیرین آید که این خلاف دوست بود سوگند خورد تا که در نیات با هم در دنیا هیچ کار
 که از دنیا تعلق دارد نفرمایم آخرالعمل پنجاه سال ز نیست وقتی کسی ایشانرا مشغول
 بکار دنیا ندید آنگاه از ولوله عشق خواجه بایزید ره حکایت فرمود که هر صبح از نماز
 و اوراد فارغ شدی و نزدیک پای ایستادی فریاد کردی وقتی این ندا آمد یوم
 بُنِیَالِ الْأَرْض یعنی بود آن ساعت که این زمین را پیچید و زمین دیگر پیدا آمد
 تا فراق بوصول بدل شود آنگاه بهدین محل فرمود که وقتی خواجه بایزید ره را
 صحرای بسطام تنوفا برون آمدند در عالم شوق اشتیاق افتاده فریاد میکردند می
 هر چند که در صحرای نظر میکنم نمی بینم که عشق باریده است هر چند که خواستم که پام برون
 شود نشد آنگاه فرمود که راه محبت راه است که هر که در راه عشق دوست فروشد
 نام و نشان از وی بر نیاید بهدین محل بر لفظ مبارک راند که اهل عرفان
 بر زبان سخن دیگر جز یاد حق نگذرانند بعد از آن فرمود که کمترین چیزی که بر عارفان
 پدید آید آنست که از مال و ملک تبرک کنند خواجه چشم بر آب کرد و فرمود که حق نیست
 که هر دو جهان در وقتی او بدل کنند هنوز اندک کرده باشند آنگاه فرمود که اهل محبت
 اگر به محبت مجبورند اما کار آن قوم دارند که خفته اند و اگر بیدارند طالب مطلوب
 اند و از طلب کاری و دوستداری خود فارغ اند خود مشغول مشایقه عشق
 اند که معشوق خود آنست در مقابل مطلوب بطلب کار خود نگریست در راه
 محبت کار مطیعان است آنگاه فرمود که خواجه سمنون محب رة فرموده است
 چون و لیا را و نیاز خود مطلع است از و لیا و دید که بار محبت و معرفت او متوجه
 تشبیه بسیار نقش مشغول که و ایند پس بار کردن خاص بر توانمند داشت که لای
 جمادات و ریاضت یانت مجاهده آمد بعد از آن فرمود که عارف آن بود که بعد
 از آنکه یکدم بدست آورد با رفت دم چیست که ذکر خدای بگوید و همه عمر خود فدای

در غایت صلاحیت و زناوت بود چون باو شاه را در صحبت آن یار بر زمین صلا
 آن یار بروی اثر کرد و جانب عمر پیغام فرستاد که مرا پیش خود طلب کن تا ایام آرام
 عمر رض او را پیش طلبید اسلام عرض کرد او و سلمان شد چون اسلام آورد عمر
 فرمود که اکنون مملکت عراق ترا سیدم آن باو شاه جواب داد که مرا ملک کار
 نمی آید مرا از ملک عراق یک دیسی خراب بده در وجه معاش من کفاف باشد
 عمر قبول کرد و کسان خود را در ولایت عراق فرستاد جمله ملک عراق را تقصیر
 کردند هیچ دیسی خراب نیافتند عمر باو شاه عراق را بصورت حال بازگشت که در یک
 عراق هیچ دیسی خراب نیست باو شاه گفت که مقصود من آنست که مرا ملک
 چنین آبادان و معموریت تو تسلیم میکنم اگر بعد ازین هیچ دیسی خراب شود و در آن
 عهده جواب خدای عمر باشد من بعد از آن چشم پر آب کرد که نه می گفتم که است
 باو شاه که از حد مردوانا بود آنگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ عثمان از وانی
 که مردم سختی اسم فقری گرد و فرمود که آن زمان که فرشته دست چپ او تا پشت
 بروی هیچ ننویسد آنگاه فرمود که عارفان حق باشند که از حق هیچ خبر باز نگیند بعد
 از آن فرمود که بر من نازیده نفی باو صاحب بنگ کند حقیقت بدانکه در روزی
 محض حرام می خورد آنگاه فرمود که روزی از خواجہ جنید بغدادی رو شنیدم که بفرمود
 محبت پرسیدند که شوق شمره محبت چیست فرمود که شمره محبت آن بود که از آن حق
 تعالی سوری رسانیده را استقیاق پیدا آید و بقدر آنکه بنده را از دور ماندن و
 از آمدن می ترسد تا هر که حق را دوست دارد و محبت آن را دوست دارد و او را دوست
 آنگاه خواجہ سعید الدین ادام الله تقواه را بفرمود که مرا ندک محبت و ریسان اهل
 سلوک و اهل محبت آنست که مطیع باشند و می ترسند که نباید برانند بعد از آن
 بهدین محل فرمود که در کتاب محبت نوشته دیده ام بخط او ستاد خود مولانا شرف الدین

بدی در صحبت نیکان بد نشینند امید آن باشد نیک گردد و اگر نیک در صحبت بدان
 نشیند بد گردد زیرا چه هر که یافت از صحبت یافت و هر که نعت یافت از نیکان
 یافت آنگاه فرمود اگر بدی چندی ملازم در صحبت نیکان باشد امید بود که صحبت
 نیکان در وی اثر کند و لیل میریکی او باشد و اگر نیک در صحبت بدان چند روز ملازم
 ننماید او نیز همچو ایشان گردد و بعد از آن همدرین محل فرمود که در سلوک آمده است
 که صحبت نیکان بهتر از کار نیک است صحبت بدان بدتر از کار بد آنگاه همدرین
 حکایت فرمود که چون خلافت بعد خطاب رسید رضی الله تعالی عنه او را بادشاه
 عراق در مصاف گرفتار آرد و او را پیش امیر المومنین عمر رضی الله عنه آوردند امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه فرمود که اگر مسلمان شوی بادشاه عراق همه تو باشی و این ملک هم ترا
 از زانی دارم بادشاه عراق گفت که اسلام نخواهم آورد و عمر فرمود رضی الله عنیه
 و اما ان السیف یعنی که اسلام قبول کن و گرنه ترا بکشم بادشاه عراق گفت من اسلام
 قبول نمی کنم عمر فرمود رضی الله عنه تا تیغ میارند و ایشان را بخواند آن بادشاه و کیاست
 تمام بود و نیک و نا چون این حال معاینه کرد روی سوی عمر کرد و رضی الله عنه گفت من شنیدم
 بگو تا مرا آب دهند آنگاه کسی عمر فرمود آب بدهند آب در آوندشیشه آوردند
 آن بادشاه گفت من درین آوند آب نخورم عمر فرمود که بادشاه است برای او
 در آوند زرد یا نقره آب میارند هم چنان کردند هم نخورد و گفت مرا آب در آوند گلی
 باید بیاورید آب در کوزه گلی آوردند بدست او دادند روی بسوی عمر کرد و گفت
 با من عهد کن تا من این آب نخورم تو مرا نکشی عمر فرمود که من عهد کردم نکشتن این
 آب نخوری آن بادشاه بر فور کوزه آب را بر زمین زد کوزه بشکست و آب نخلت
 آنگاه عمر گفت که تو با من عهد کردی تا من این آب نخورم ترا نکشم عمر از کیاست
 او تعجب یافت فرمود که اما من دوام بعد از آن او را در مصاحبت مروی فرمود که آن پادشاه

در دنیا در هر چه نعل و عفش و حسن و خصلت و بعد از آن پرسیدند که عارف را
 گریه بسیار باشد فرمود که آری اما چنانچه در راه بود چون بتفایق قوت رسد و پیغم
 وصال چشند گریه زایل شود آنگاه فرمود که خدا تیتعالی را عاشقانند که ایشان را
 دوستی حق خاموش گردانیده است که در عالم هیچ چیز از موجودات نیست مخفی و
 که در عالم چیزی موجود است یانه و ایشان را طایفه فصحا و بلغا آمد در نظر بعد از آن
 فرمود که هر که را دوستی حق در دل بود و جان او قرار گرفت پس او را واجبست
 که هر دو سرای را بدگیری بیند و اگر نه بیند عاشق صادق نباشد آنگاه همدین
 محل فرمود که وقتی داود طائی ره را دیدند که از درون صومعه چشم بسته بر در
 آمد با ستاد و رویشی بنجد دست حاضه بود سوال کرد که حکمت چیست که چشم بسته
 فرمود که امروز چهل و پنج سال است که چشم بسته ام تا جز خدا تیتعالی بدگیری نظر
 نکنم زیرا چه این محبت نباشد که دعوی دوستی ندانم و نظر بدگیری کنم و یا بسو
 پیوندم بعد از آن فرمود که بزرگی بود از وی شنیدم که فردای قیامت حق
 تعالی بفرماید اعمال او لیست طالع کنند و آزار سبب آن که چون او را برگزیدند
 و اختیار کردند پس روا دارند که میان ایشان در آیند بود و احتمال نکنند که
 ایشان را در هیچ کاری راحتی بود الا که بدو بعد از آن فرمود که خواجہ ابو سعید
 ابوالخیر ره گفتی که چون حق سبحانه تعالی خواهد که بنده را از بندگان خود دوست
 گیرد و محبت خویش بروی ستولی گرداند بار دیگر چون مردم چنین شود پس دوست
 او را در سرای فردایت فرو آرد تا باقی ماند بعد از آن فرمود که چون عارف بحق
 رجوع کند و تعلق بدو در منزل قرب ساکن گردد بعد از آن چون او را پرسند
 که کجا بودی و چه خواهی او را هیچ جوابی نگوید نیست که گوید بالله تهمدین محل فرمود
 که اگر پرسند افسس شمرچ الله تبارک چیست باید گفت که چون عارف را نظر بر عالم

صاحب شریع الاسلام بود که وقتی خواجہ شبلی ره را پرسیدند که چندین طاعت و ریاضت که تو داری و پیش فرستادی خوف چندین چرا گفت خوف سن از هر دو چیز است اول آنکه می ترسم که نباید مرا از خود برانند که گوید که مرا نمی شنای و دوم آن ترس که بوقت مرگ اگر ایمان خود بسلاست برم کاری کرده باشم و گرنه حمله اعمال و طاعت ضایع کرده باشم بعد از آن همدرین محل فرمود که وقتی بنجد است خواجہ شبلی مروی روی بر زمین نهاد پس سوال کرد از مسئله محبت و هر چه فراهم می آید پرسید چنانچه سوال کرد که علامت شقاوت چه بود فرمود آن آنست که معصیت کنی آید و آنست که قبول خواهد بود این نشان شقاوت است آنگاه پرسید اصل در میان عارفان چیست گفت آنکه پیوسته خاموش باشند و در اندوه بودند که فضیلت عارفان همین است آنگاه همدرین محل فرمود که عزیزترین چیزی که در جهان است چه چیز است فرمود سپهر است اول عالمی که سخن او از علم خود بود و دوم مروی که او را طمع نبود سوم عارفیکه پیوسته صفت دوست کند بعد از آن همدرین محل فرمود که وقتی خواجہ ذوالنون مصری ره در مسجدی که بی با اصحاب طایقت نشسته بود سخن در محبت میگفت صوفی از میان مجلس سوال کرد که صوفیان و عارفان را گویند خواجہ ذوالنون مصری گفت که صوفیان و عارفان آن طایفه اند که دلمای ایشان از که و تائب شده اند و از بهر او دنیا و حب او صاف شده باشد پس چون چنین شد بهر وجه اعلی با حق میارامند و خواجہ خاترات را خالق ابر گردانند و از غیر و دوست بر نهند آنگاه مالک شوند از همه آنگاه فرمود که تصوف رسوم است و نه علوم و لیکن با نفاس ایل محبت و مشتاق طبعات را همین اخلاق است که تخلفوا با خلاق الله زیر این چنانچه خدای بیرون آمدن نه بر رسوم دست دیا و نه به علوم آنگاه فرمود که عارف و دشمن نیاست و دوست مولی از سبب تبری او که

دیگر از عالم غیب بر سیدی الغرض چند روز بخدمت ایشان ملازمت کردیم و
 آن درویش فرمود که آن نصیحت این بود ای درویش هر چه ترا پیدا شود در
 راه خدا متعالی بدی و فلو سی نگاه نداری و طعام بر بندگان خدای برسانی
 تا تو از دوست باشی آنگاه فرمود که ای درویش هر که نعمت یافت ازین یا
 بعد از ان ممدین حکایت فرمود که درویشی بود از حد فقر ما و از رسم بودی
 اگر چیزی از فتوح بروی رسیدی همه را بدرویشان داوی و آیندگان را پیش
 نصیب کردی و خود در خانه گذر ایندی چنانچه وقتی دو نفر درویش صاحب ولا
 بر سر وقت او رسیدند آب طلب کردند آن درویش اندرون رفت و زمان همین
 موجود بود کوزه آب پیش آورد که آن درویشان گرسنه بودند و تهای نان
 تناول کردند و آب بخوروند روی یکدیگر کردند که این درویش کار خویش کرد و
 را نیز بیاید کردی گفت دینار دهم دویم گفت از سبب دنیا این رضایان افتد
 آغاز کرد که درویشان بختند گانند دنیا با آخرت و اویم و ما که دیند بختند
 حال آنچنان درویش کامل حاصل شد که روزی در سطح او هزار من طعام بود
 شدی که خلق خدا بر او را ایندی بعد از ان فرمود که در راه محبت ناشکی
 که از هر دو کون دل خود بریده گردانند آنگاه خواجہ فرمود که محبت چاره معنی دارد
 یکی بر دوام نو که خدای بدل و جان شاد بودن و ویم آنست که عظیم گرفتند
 سویم آنست که اشغال کردن و آن قاطع باز زدن چهارم بر خود کرد و بر دیگر
 دوست چنانچه در کلام اللہ فرمان داده است قل ان کان اباً فکم و انباء کم و
 اخوانکم و از و افکام و صفیت مجبان است که بر محبت ایشان برین معنی ایشان
 بعد از ان بر چهار منزل روند یکی محبت و ویم علمیت و سویم چنانچه چارم تعلیم آنگاه
 فرمود که در محبت حق صادق کسی است که آواز ما در ان و پدر ان و فرزندان بر او

و حدایت و جلال ربوبیت افتد تا بینا شود تا بغیری نظر نکند آنگاه فرمود که وقتی
در بنهار اسفا فرمودم مردی دیدم از حد مشغول آنانا بینا پرسیدم که ای خواجه
چند مدت باشد که شما بینا شده اید فرمود آنچنان بود چون در دوستی کار من
با کمالیت رحیم و نظر بوحدا نیت و جلال و عظمت افتاد و گرفت روزی
نشسته بودم بغیری در نظر آمده پیش این یافت آواز داد که ای مدعی دعوی محبت
ای کفری نظر بگیر که این نه این آواز شنیدم چنان شرسند شدم که گفتم بر زبان
نیاید مناجات کردم الهی دیده که بغیر دوست بدیند کور باد و هنوز این سخن نگوید گفت
بودم که هر دو چشمه نابینا شدند بعد از آن فرمود که چون حق سبحانه تعالی آدم را
بیافرید او را فرمود تا در خانه نشو و یعنی در قیام باستید و در صحبت پیوست
جان بمنزل قرب قرار گرفت و سر بصلت رسید و صلت آفرینش آدمیان در
عالم همه از برای این بود آنگاه فرمود بزرگی بود از بندگان طریقت هر بار سجده
نمودی و در مناجات این بگفتی که الهی مرا چون فردای قیامت بر انگیزی نابینا
بر انگیز آیتند این چه وعاست که تویی کنی گفت آن کس که دوست را بدیند نباید
که فردای قیامت بدگیری دیده شود و آن از دوستی نباشد بعد از آن حکایت
در پیشی افتاد که در پیشی نیست هر آینه که بیاید او را محروم نگذارد و اگر گرسنه
باشد طعام سیر خوراند و اگر برهنه باشد جامه نفیس و بر او کند بیاید که همه حال
آن کس را محروم نگذارد و از حال او پرسان باشد که همین است آنگاه فرمود وقتی
دعا گویش عثمان مدونی و روشی مسافر بودیم شیخ بهاء الدین بختیار
اوتی را در پانتم از حد مرد بزرگ بود و یکی از اصلاصان حق مشغول بود و اما در خانقاه
آندرویش رسم بودی بر آئیده و رونده که می آمدی محروم از خانقاه ایشان نرفتی
در اگر برهنه میان من و جامه نفیس خویش بدو دادی و هنوز نیک نداده بودی که جامه پاک

همدرین محل فرمود که متوکل در حقیقت انیست که برنج و نمونت خلق نه کسی است
 کند و نه با کسی حکایت آنگاه همدرین محل فرمود که ممترا بر ایمیم خلیل را هم مهتر
 جبریل هم گفت حاجت داری گفت بنو نه زیرا چه از نفس خویش غایب بود
 اما با حق تعالی بحضور باطن حاضر بود بعد از آن فرمود که اهل توکل را اوقات
 در غلبات شوق اگر در آن ساعت ایشان را ذره ذره کنند و یا ایشان را
 تعلم مجروح کنند و باث ایشان را بگردانند ازین جمله ایشان را خبر نباشد بعد از آن
 فرمود که توکل عارف برین نوع بحق بود که ستیج باشد در عالم سکر بعد از آن فرمود
 که خواجہ جنید را پرسیدند که عارف کیست گفت آنکه دل را بریده گرداند از سده
 چیز اول از علم دوم از عمل سوم از خلوت یعنی تا ازین سده چیز بریده نگرداند
 آن در توکل ثابت نیست بعد از آن فرمود بزرگی را از علامت عارف پرسیدند
 فرمود که عارف کسی باشد که در راه عشق جز سجده ای بدیگری نه بیند بعد از آن
 فرمود که شنیدم از بزرگی که شوق چند چیز است تا آن زمان که در عارف آن نباشد
 عارف نتوان گفت اول دست گرفتن مرگ است و در وقت راحت و انس گرفتن
 بدکرداری و بیقرار شدن در وقت آمدن دوست و طرب آمدن در وقت تنگ
 خاص ساعتی که نظر او بر حق بود بعد از آن فرمود که شنیدم از برادر من شیخ نعمانی
 عمر محمد السهروردی ره که پندیده ترازین دو چیز در دنیا نیست اول صحبت فقرا
 و دوم حرمت اولیا بعد از آن سخن در توبه افتاد بر لفظ مبارک را ندکه توبه چند قسم است
 دارد اول توبه بودن از جاهلان و ترک گرفتن از باطلان و روی گردانیدن
 از سنگران و در رفتن سبجویان و شتافتن سخبات و درست کردن توبه و لازم همه
 توبه و ایند که درون سظالم طلب کردن تقیست و تصفیة قوه آنگاه همدرین محل فرمود
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ضعیف ترین مردمان آنست که قادر

ببر و بسوی خدای و رسول خدای گرد و روان از همه کس بیزار باشد پس محبت آن
 کس است که بر حکم نفس کلام الله رود و بدوستی حق صادق باشد بعد از آن فرمود
 که ایشان عارفان عاشق بی نیازی بودند ایشان را محبان بوقت چاشت آرزوست
 آنگاه فرمود که وقتی خواجہ حسن بصری رضی الله عنہ رسیدند که عارف کیست گفت کسی
 که از دنیا اعراض کند و هر چه باشد در دوستی حق ایشان کند آنگاه فرمود که خصلت
 عارفان اخلاص است و در محبت آنگاه فرمود که غزنی تر چیزها در جهان نیست
 که در رویشان با درویشان بنشینند و هر چه در خاطر باشد بگوید و صفای گوید
 و بدترین چیزها این است که در رویشان از درویشان جدا گردند پیش بدانیکه
 از غاری خالی نیست بعد از آن فرمود که دوستی که خدای سبحه توان کرد فرمود که
 بدشمنی آن چیزها که خدا ایتعالی بدشمنی گرفته است از دنیا و از نفس بعد از آن
 فرمود که عارف در محبت کامل کی شود فرمود و گفتگوی از میان برخیز چنان
 شود که پا بدوست ماند و پا او بعد از آن بر لفظ مبارک راند که صادق در میان
 عارف دوست که در ملک او هیچ چیز نباشد و او در ملک کسی نباشد آنگاه هم برین
 محل فرمود که وقتی خواجہ سمون محب ره سخن در محبت می گفت مرغی از هوا فرود
 آمد و بر سر او نشست پس چندان متقارن و دو باز و دوست او نشست باز در
 کنار او نشست پس چندان متقارن بر زمین زد که خون از متقارن او روان شد
 پس بر افتاد جان بداد چون خواجہ این فواید تمام کرد مشغول شد خلق و دعا گو
 با نشست الحمد لله علی ذلک مجلس یازدهم روز چهارشنبه دولت پامپوس سیر
 نشست مولانا بهاء الدین صاحب تفسیر حاضر بود و شیخ او حد کرمانی و چند نفر
 درویش حاضر بودند سخن در توکل عارفان افتاده بود فرمود که توکل عارفان
 آنست که توکل ایشان جز خدا ایتعالی بدگیری نباشد و انتفات بهیچ کس نباشد آنگاه

صادق نبودند و از میان عاشقان دور کنید بعد از آن بر لفظ مبارک اند
 اهل محبت کسانی اند که بواسطه استاد سخن دوست می شنوند که التحدیث عن قلبی
 ربی یعنی دل عاشق نشنود مگر سخن حق بعد از آن فرمود که صاحب محبت چون
 بمیرد نزد دردی بخشند آنگاه فرمود که در بادیه درویشی را دیدند که مرده است و
 می خندد پرسیدند که تو مرده چه می خندی گفت محبت خدای چنین بود بعد از آن
 همدرین محل فرمود که دل آن بود که از حال خود فانی بود بمشاهده دوست باقی و
 حق تعالی مستولی در اعمال او بود او را بنحو هیچ اختیار نبود تا حشر قرارند این
 راه آند سلوک را فرمود که روزی مالک دنیا ره را پرسیدند که ملازمت کردن
 پروردگار دوست البته چگونه بود فرمود هر که ملازمت کند پروردگار دوست البته
 او را وصول حاصل آید یعنی وصال بعد از آن فرمود که رابعه بصری را راضی سوال
 کردند که فاضل درین اعمال کدام است گفت فاضلتین اعمال عمارت اوقات
 است هر که دعوی بزرگی کند او را هنوز مرادی از اندوه است پس او در غنای
 بود و دعوی و مرد کسی است که او از مرادات خویش فانی گردد و همه ادحق باقی
 شود و پناش آن بود که نماده بود حق تعالی او آن بود که دوست گوید پس او
 جواب گوید مگر از بندگی زیر اچه اهل محبت راند اسم است و نه رسم و جواب آنگاه فرمود
 که شنیدم از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان یارونی ره که اهل عشق جز دوست
 بندگان دیگری مشغول نشود زیرا چه هر که بغیر دوست شاد شود و بجله اندوه تریک بود
 و بخت که در غم دست و دست انس نگردد و بجله وحشت تریک بود و هر که خاطر او خسته
 و دوست ندارد و هیچ در هیچ است بعد از آن فرمود که عارف کسی بود که چون باند او
 بهر چیز و از شب یا در نبود بعد از آن خواجہ ادام اللہ تقوٰۃ چشم پر آب کرد فرمود که ای
 نافع تو شبیه ساز این سفر را که در پیش داری یعنی مرگ را ساخته باش بعد از آن فرمود

بود بر ترک گفتن بعد از آن فرمود که قرار گرفتن درین راه دو چیز است یکی آب
 عبودیت و تعظیم حق معرفت بعد از آن همدرین محل فرمود که وقتی شیخ ابو بکر
 شعبلی رو را پرسیدند که شوق بالاتر محبت چیست زیرا که شوق از خویش و نگاه
 حکایت فرمود آواز عصفی آدمم برآمد جمله چیزها بر آدم نگرستند مگر سیم و زرق بقا
 با ایشان وحی کرد که چرا با آدم نگرستند گفتند ما بر کسیکه بر تو عاصی شود نگر حق
 تعالی فرمود بغزت و جلال من که قیمت شما و هر چه در شما بود بر دست ایشان آتش
 کنم و فرزندان او را خادم شما کنم بعد از آن فرمود که چون محب دعوی ملکوت کند
 از محبت میفتد بعد از آن همدرین محل فرمود که محبت دعوی و فاست با وصال و
 حرمت باطل از وصال و حرمت وصال یعنی مشاهده فقر محبت است که نگاه دارد
 سر خود را و گوش دارد و نفس خود را بگذارد و نماز فرایض بعد از آن فرمود که در
 خواجہ جنید ره را پرسیدند که رضای محبت چیست فرمود آنکه هفت و پنج را از
 عظمت و هیبت بردست راستش بدارند و نگویید که بر دست چپ میباشد بنهاد
 بعد از آن همدرین محل فرمود که اول چیزیکه بر بنده فرطیته گریه چیست گفت فقت
 و ما نكفث الخبيخ والانس الا ليعبدون آنگاه فرمود که حق تعالی پنهان کرده است
 چیزی را و هر چه چیزی از آنکه خویش بعد از آن فرمود که در محبت اسرار اولیا آنکه است
 که حق تعالی چون جهان را زنده گرداند با نواز خویش آن رویت چنانچه حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم نظر کرد حق را و دید بانی ماند چون حق بی زمان
 و بی کام و بی مکان از محبت آنکه حضورت نه مکان از اوصاف مجرد گشت با وصال
 حق تعالی آنگاه فرمود که فدای قیامت اسنا و شد فنا عاشقا را از صدق محبت
 میگردد و اند سوال کند و اگر کسی ازین عاشقان که دعوی محبت کردند صادق ثابت
 نه آیند شمسند که روی خود میان جهان نتوانند نمود پس ندانید که این عاشقان

پس در ضمن خوف ترک گناه است تا انقش نجات یابی و در ضمن رجا طاعت کردن است
 تا در بهشت و منزلت برسی و در حیات ابد باشی و در ضمن محبت اجتماع و فکر با کردن است تا
 رضای حق حاصل شود و گفت که عارف در محبت کسی هست که هیچ چیز او دست ندارد و گرفتار حق
 گفتن چون خواهد درین فواید رسید چشم بر آب کرد فرمود و مسافر می شود چای که نوشانند و بدو
 یعنی در اجمیر می رود هر کسی او را می گرد و عا گوید برادر دلت و دو ماهه در راه بودیم بعد از آن در اجمیر
 رسیدیم و آن رفدرا جمیع ازانان بهمدوان بود و مسوره رند و مسلمانان چنان همه در خدمت او
 خواهد انجا رسید چندان اسلام ظاهر شد که آنرا حد نبود و الحمد لله علی ذلک مجلسی و آنرا
 پنجشنبه مجلس آخرین همین بود در مسجد جامع اجمیر و دولت پادشاه علی شاه شد و پیش از آن
 اهل صنع و میدان برابر بودند و در حکایت ملک الموت بود و بر لفظ مبارک آمده و دنیا
 بی ملک الموت چه نیز و گفتند چه گفت از آنکه و حدیث مسطور است قال انبی صلی الله علیه
 و آله وسلم الموت خیر من فی الحیث برک علی است که دوست را بدوست میرساند
 آنگاه فرمود که دوستی آنست که او را بدل یا دکنی که دلما می آفریده شده خصوصاً از برای آنکه
 تا کرد عرش که طواف کند که در کند ب محبت آمده است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای بنده من
 چون تو کس بر تو غالب شود من عاشق تو شوم و عشق بمعنی محبت است آنگاه فرمود که عاقل
 آفتاب صفت اندر بر بلکی عالم میتابد که از آنرا ایشان همه عدوتی چون خواهد اس و نه اید تمام
 کرد و بگردد فرمود که ای درویش ما را که اینجا آورده اند درض با اینجا خواهد بود و با چند روز
 ما سفر خواهیم کرد و شیخ علی سنجر حاضر بود و ما را فرمان شد که مشال بنویس بر دست شیخ -
 قطب الدین مختیار کاکی مابده تادرو علی رود که خلافت او را او میگوید و با مقام او است
 بعد از ان مشال تمام شد و بدوست و عا گوید او روی بر زمین آوردیم فرمان شد که نزدیک
 بیاید و یک تر شدیم و دستار با کلام بر سر من بدست خود نهاد و عصا شیخ عثمان مارونی ره و
 در راه در بر عا گوید و مصحف و مصلان نیز داد فرمود این امانتی است از رسول الله صلی الله علیه و آله

که اهل محبت طایفه اند که در میان ایشان و در میان حق هیچ حجابی نیست بعد از آن فرمود
 که عارف در محبت کسی است که هیچ چیزش را بر او تسلیم و دعوی در یک چیز نشود و فقیه
 از دست داده بود آنگاه فرمود که فاضلترین اوقات آنست که از خاطر و سواس نفس ستمه با
 و در میان از خلق هر طور ستمه باشند پس گفت هر که را محبت داده اند و فقر او را وحشت ندهند او
 فریفته شود آنگاه فرمود که عارفان بیگویند که یقین نوری است که بنده بدان منور گردد و در
 احوال خویش پس آن برسد بدرجۀ عجبان و شقیان بعد از آن فرمود که اصل آدمی از آب است
 و خاک پس کیمیکه آب بروی غالب است یلطف در ریاضت بدید جمال اگر بغض کشد منجیب گردد
 و او بمقتضی و نرسد کسی که خاک بروی غالب گردد و لا بد او را بلیک یابد بوقت سختی یابید
 تا کاری را شاید آنگاه همدین محل فرمود که چون حق تعالی خواست که ابرایما فریدن از
 هر انوان چون او گبر و از طعام طعمه او گردانند چون الوانها میامیخت از لون آب گشت
 ازین معنی کسی آب نداشت و چون همه مطعم را بیا میخت طعمه آب بشناخت از خوردن او
 لذت و حیا یابند تا آنکه لذت خبر ندارد و چون من الماد کل شیء حی بعد از آن بخدمت خواجه
 و رویشی حاضر بود پرسید که همچون کیست گفت آنکه همه در آن غار عشق ناچیز گرد و دویم و سوم
 ناپیدا شود گفت بقا و فنا چیست گفت بقا حق شست گفت تجرید چیست گفت صفات مجبوت
 بدل و صفات محبت بنشینند تا آنکه اجتناب کنند که سمعاً و بصراً فرمود که در سلطان بودم از بزرگ
 شنیدم که توبه اهل محبت بر سه نوع است اول ندانست دوم بر ترک معاصیت سویم خود را
 پاک کردن است از نظام و خصوصیت بعد از آن فرمود که علم غیری است محیط و معرفت جوی است
 از محیط پس خدا کجا است بنده کجا است یعنی علم خدای راست و معرفت راه و محیط باشند
 آنگاه فرمود که وقتی عارفی را همه خالص نبود هیچ فعل و صافی نبود آنگاه فرمود که کسی را دور
 داری بلا بر سر او بارانی آنگاه فرمود که توبه بصوح سه چیز است در میان اهل سلوک اول تمیز کردن
 از هر روزه و دویم کم گفتن از بهر دعا و اول خوف و دویم رجاسویم محبت

473	474	475	476	477	478	479
498	499	500	501	502	503	504
523	524	525	526	527	528	529
548	549	550	551	552	553	554
573	574	575	576	577	578	579

علیه وآله وسلم از خواجگان چشت به ما رسیده است سن ترا دوام و روان گردم باید که خیر باشد
 ایشان و ما بجا آوریم شمایز حق این بجا آری تا فروای قیامت میان خواجگان ما
 شمرنده نگردانی و ما گوئیم سر بر زمین آورد و دکانه نماز گذارد و فرمود بر و بخدای سپردیم
 و ترا بمنزل گاه عزت رسانیدیم بعد از آن سخن فرمود که چهار چیز از گوشت نفس است اول آن
 که تو نگری نماید و دوم گرسنه را سیر گرداند سوم اندوگین که شادی نماید چهارم مزی که او
 دشمن بود دوستی نماید آنگاه فرمود که مرتبه اهل محبت چنان است که اگر پیش شب نماز
 گذاردی گوید که ما را فراغت نیست اما اگر در ملک الموت میگردیم و هر جا که دریانده است
 او را دست میگیریم چون خواهد درین فواید بود و ما گوئیم خواست سرور قدم آوردن
 شود و ضمیر روشن که در سخن بود بر فور فرمان شد یا بر خاستم سرور قدم آوردیم فایده
 خواند گفت روی تخراشی و مرد شده بهاش باز روی بر زمین آوردیم باز گشت
 در حضرت مہلی آدم و سکونت کردیم جلگی عالم از اهل شفق و ایمه و جبرانی بود و ما گو
 روی نهادند چهل روز میان دلی گذشت بود که آیند که میاید خبر آورد که شیخ از روان
 کردن بیست روز و رجات بود که بهجت حق پیوستند همان شب خاطر آ
 بوس معلوم بودم در خواب شدم خواب را بدیدم کوئی در زمین عرش استاده
 کرده اندین سر نهادم و مارین باز پرس کردم فرمود خدا تعالی مرا بیا فرید و نزدیک کردی
 و ساکنان عرش مقام و آد اینجا میباشتم علوم ربانی و فواید ملکوتی و نوشته شد که علی بن ابی طالب

خاتمه الطبع

خدای جل شانه را منت گذارم که این ملفوظات حضرت خواجہ حسین الدین چشتی رح
 سسی دلیل الباقین با حتم رسیده اینجا مقام مغفرت است که اصل این نامه
 صحیح بود و قدر و سع و رفیع اعلاط کوشیده آمد اگر باز حرف غلط بنظر آید
 خذایع در اصلاح پای کم بسیارند و صحیح را مغفرت پذیرند فقط

